

## فصلنامه حوزه و دانشگاه < شماره ۲۰ > ابعاد رابطه دین و علم و جایگاه علم دینیمکان و چگونگی علم دینی

( ۵۲ صفحه - از ۱۳ تا ۶۴ )

### ابعاد رابطه دین و علم و جایگاه علم دینیمکان و چگونگی علم دینی

نویسنده: تمدن جهرمی، محمدحسین

#### • و جایگاه علم دینی (۱)

برای بحث درباره ابعاد گوناگون رابطه دین و علم و ارزیابی جایگاه و موقعیت علم دینی نخست مناسب است مفاهیم «معرفت دینی»، «معرفت علمی» و نیز «معرفت فلسفی» از منابع توجیهی شان از یکدیگر اجمالا متمایز گردند.

از دوران فلاسفه یونان قدیم مرسوم بود که معرفت حقیقی و یقینی ۱ را از باورهای غیر مطمئن و مبتنی بر پیش داوریهای شخصی جدا سازند. آنها سه منبع برای شناسائی معرفت قائل بودند که یکی حس و دیگری عقل و سوم شهود و ادراک بلاواسطه بود. به بیان ساده‌تر می‌گفتند هر کس جوای معرفت باشد باید یا نگاه کند و ببیند (حس)، یا

۱ استاد محترم در پاسخ به اقتراح فصلنامه این مقاله را ارسال فرموده‌اند که عینا در فصلنامه درج شده است.

#### ( ۱۳ )

• بنشیند و فکر کند (عقل)، یا باطن را مصفا کند و به ندای درونی (یا بیرونی) گوش دهد (شهود).

مکاتب معرفت‌شناسی متناظر با سه منبع بالا عبارتند از: تجربه گرایی ۲ که می‌گوید آنچه که می‌بینیم، می‌شنویم، لمس می‌کنیم، می‌بوئیم و می‌چشیم یعنی تجربه مشخص، پایه معرفت ما را تشکیل می‌دهد.

دوم، عقل‌گرایی ۳ که مدعی است ذهن انسان قادر است حقیقت را با درجه بالائی از قطعیت از راه تفکر کشف کند بعلاوه، مدعی است چنین قطعیتی را نمی‌توان از راه حواس که تنها به مشاهده ظاهر می‌پردازد به دست آورد. یک شکل افراطی عقل‌گرایی حتی قائل است که ذهن انسان به تنهایی قادر است کاملاً از تجربه حسی، به معرفت مسلم و ابطال نشدنی نائل آید.

سوم، مکتب شهودگرایی ۴ که می‌گوید معرفت یقینی را باید با یک نوع درک و بینش مستقیم و بلاواسطه تحقق بخشید که به هیچ وجه نتیجه استدلال عقلی آگاهانه یا دریافته‌های مستقیم حسی نمی‌باشد. در نوشته‌های این مکتب به اصطلاحاتی نظیر «احساس فوری قطعیت»، «بینش مستقیم حقیقت»، تصویر همراه با یقین و نظایر آن بر می‌خوریم. این مکتب آشکال بیان یا به اصطلاح قرائتهای گوناگونی دارد. بیان اول می‌گوید عنصری از شهود در همه شناختها وجود دارد. شهود به معنای آگاهی از داده‌های فوری ذهن است و «شناسایی خود» بهترین نمونه آن محسوب می‌شود.

بیان دوم می‌گوید شهودهای معتبر به نحوی با تجربه‌ها و تفکرات گذشته رابطه دارند و در حقیقت نتیجه یک قیاس و استقراء ناخودآگاهانه می‌باشند. طبق این بیان آنهایی که سابقه قابل توجه در تفکر یا تجربه در رشته‌ای معین دارند، احتمالاً دست یافتنشان به شهودهای معتبر بیشتر است.

بیان سوم، شهود را به منزله نوع عالیتری از شناخت می‌داند که ماهیتاً با آنچه توسط تجربه یا تفکر به دست می‌آید تفاوت دارد.

بالاخره بیان چهارم، عالی‌ترین شکل شهود را اموری می‌داند که حصول بلاواسطه

## ( ۱۴ )

- معرفت قطعی و یقینی (برای افرادی نادر) توسط وحی از سوی مبدأ هستی تحقق یابد.

گرچه هر سه منبع شناخت یعنی حس، عقل و شهود در هر سه معرفت علم، فلسفه و دین حضور دارند، ولی قابل انکار نیست که تجربه حسی در علم، تفکر عقلانی در فلسفه و بینش شهودی در دین وزن و نقش عمده‌تر و اساسی‌تری را به عهده دارند، حتی می‌توان جلوتر رفت و اظهار داشت که نهایتاً و در آخرین تحلیل، معیار صحت در تئوری علمی مطابقت آن با داده‌های تجربی، معیار اعتبار نظرات فلسفی مطابقت آن با عقل و معیار مشروعیت در احکام دینی مطابقت آن با مکشوفات وحی است. در عین حال، نظر به تفاوت روش‌ها و معیارها، دور از انتظار نیست اگر بین این سه شاخه معرفت انسانی در مراحل از تاریخ تحول آنها تنشهایی به وجود آید؛ چون موضوع بحث در زمینه دین و علم است. اینک پس از این مقدمه به اشکال روابط این دو و معانی ممکن «علم دینی» می‌پردازیم.

دین را ممکن است نظام واحدی از باورها و اعمال در ارتباط با یک واقعیت متعالی فوق تجربی دانست که معتقدان را در یک جامعه ارزشی با هم پیوند می‌دهد.

در مورد علم لازم است به تفاوت‌های معانی آن در السنه و سنتهای گوناگون توجه کرد؛ زیرا بحث علم دینی بر حسب اینکه کدام معنی علم مد نظر باشد مستلزم پاسخ‌های متفاوتی است، علم به معنی وسیع به عنوان مجموعه منظم دانسته‌هایی توصیف می‌شود که در مراکز دانشگاهی موضوع تدریس و تحقیق قرار می‌گیرند. علم به معنای وسیع، همه دانشهای تجربی اعم از طبیعی، اجتماعی و روانشناسی، دانشهای شکلی مانند ریاضی و منطق، مباحث ارزشی و اخلاقی، مسائل فلسفی و متافیزیکی را شامل می‌شود و حتی خود دین را هم در بر می‌گیرد.

واژه علم در زبان آلمانی ۸ هنوز هم همین معنی را حفظ کرده است. یک فرهنگ آلمانی مربوط به تئوری علم مباحثی مانند منطق، ریاضیات، رشته‌های ساختاری مانند سیستمها و بازیها، تئوری اطلاعات و سیبرنتیک و نیز فلسفه، جهان بینی و دین، علوم فیزیکی، علوم زیستی، علوم انسانی، علوم اجتماعی من جمله حقوق، علوم تربیتی و

## ( ۱۵ )

- اخلاق و نیز علوم فرهنگی من جمله زبان، هنر و فن را در تعریف علم منظور داشته است.

در زبان فارسی و سنت اسلامی و زبان عربی نیز واژه علم از دوران گذشته به معنی وسیع کاربرد داشته است و علاوه بر طب و علوم طبیعی و ریاضی، مباحث ارزشی و فرهنگی را (همانطور که اصطلاحات «علم اخلاق»، «علم حقوق»، «علم صرف» و «علم نحو» نشان می‌دهد) در بر گرفته و حتی خود دین را (همانطور که اصطلاحات «علم الادیان»، «حوزه علمیه» و اهل علم نشان می‌دهد) شامل می‌شده است.

حال اگر علم به این معنی وسیع تعریف شود، اطلاق «علم دینی» به هر یک از مجموعه‌های مرتبط با دانسته‌هایی که دین به نحوی از انحاء در آن نقش داشته باشد جایز خواهد بود. در آن صورت «علم دینی» در انتخاب هر یک از معیارهای شهود، عقل و تجربه برای موجه ساختن خود آزاد و مختار خواهد بود و تنشی از لحاظ تفاوت معیارهای دوری به وجود نخواهد آمد.

مسئله جدی‌تر هنگامی پیش می‌آید که با برجسته شدن نقش مشاهده در دانسته‌های مدون بشر و دست یافتن محققین به ادوات و ابزار دقیق مشاهده و روش‌های جدید ریاضی، به تدریج دانسته‌هایی که توسط مشاهده و تجربه حاصل می‌شود به صورت منطقه‌ای، مستقل و متمایز از دانسته‌های غیر تجربی در می‌آید.

در رابطه با همین فرایند است که در مفهوم علم به معنی اخص، گزاره‌ای علمی تلقی می‌شود که توسط مشاهده یا تجربه قابل تأیید و تصدیق یا ابطال و تکذیب باشد.

اگر تاریخ فکری اروپا را از منظر تنش بین نظرات نمایندگان علم مجهز به مشاهده و آزمایش از یک طرف و نظرات رسمی کلیسای کاتولیک از طرف دیگر مورد توجه قرار دهیم، نبرد اساسی هنگامی آغاز شد که هیأت زمین مرکزی بطلمیوسی متکی به فلسفه ارسطویی و مورد حمایت کلیسا به طور جدی به ترتیب از سوی کپرنیک، کپلر و گالیله زیر سؤال رفت. قبلاً در قرون وسطی سن توماس به تدوین یک نظام فلسفی برای مسیحیت با قبول مبانی فلسفه ارسطویی و تبدیل آن به فلسفه رسمی کلیسا اقدام کرده بود. هیأت زمین مرکزی که با ظاهر کتاب مقدس تطبیق می‌کرد جزء جدائی‌ناپذیر این فلسفه رسمی

## ( ۱۶ )

- به شمار می‌رفت. گالیله مدعی بود که در واقع خورشید است نه زمین که مرکزیت دارد و سیارات منجمله زمین به دور آن گردش می‌کنند. این ادعا زمانی مطرح می‌شود که هنوز تا ظهور نیوتن و قانون جاذبه عمومی که اثبات قاطع برای نظریه گالیله را فراهم می‌آورد فاصله زمانی قابل توجهی موجود بود. گالیله دو دلیل برای ادعای خود اقامه می‌کرد. نخست، اینکه با قبول مرکزیت خورشید محاسبات ریاضی مربوط به مسیرهای سیارات منظومه شمسی در مقایسه با هیأت زمین مرکزی بسیار ساده‌تر می‌شد. دلیل دوم اینکه، با کمک تلسکوپی ساده توانست نشان دهد که اقمار مشتری تشبیه خوبی برای منظومه شمسی است. هیچ یک از این دو دلیل مورد قبول کلیسا و نماینده فکری برجسته آن کاردینال بلارمینه ۱۱ قرار نگرفت. بلارمینه استدلال می‌کرد که اولاً، ساده شدن محاسبات ریاضی صحیح است، ولی آنرا نمی‌توان دلیل قاطعی برای این ادعا دانست که واقعا هم خورشید مرکزیت دارد. ثانیاً، به استناد حرکت اقمار مشتری به دور آن و صرفاً به دلیل تشبیهی نمی‌توان گردش زمین و دیگر سیارات را به دور خورشید منطقی نتیجه گرفت. طبق این استدلال کلیسا به گالیله پیشنهاد کرد که برای بر طرف کردن اختلاف، ادعای خود را تصحیح کند و فقط آنچه را می‌تواند ثابت کند اظهار نماید؛ بگوید با فرض مرکزیت خورشید و حرکت زمین و سیارات دیگر به دور آن محاسبات ریاضی ساده‌تر خواهد شد. گالیله این پیشنهاد را قبول کرد، ولی در کتاب خود به صورت آشکار به عقیده باطنی خود بازگشت و بدین ترتیب زمینه برای محاکمه او به عنوان نفی تعلیمات کتاب مقدس فراهم شد.

پرفسور واینس زکر ۱۲ استاد برجسته فیزیک و فلسفه علم که به مسائل دینی سخت علاقمند است در این باره می‌نویسد: «موضع رسمی بلارمینه این بود که نظام کوپرنیکی به خوبی می‌تواند به عنوان یک فرضیه ریاضی و به منظور توصیف ساده‌تر حرکت سیارات مورد استفاده قرار گیرد فقط نمی‌توان عنوان کرد که این فرضیه واقعیت است؛ زیرا اثباتی برای آن وجود ندارد و تعالیم کتاب مقدس نیز بر خلاف آن است». راجع به اینکه کدام طرف در این میان تعصب نشان داد استاد نامبرده می‌گوید: «در اینجا گالیله بود که تعصب

## ( ۱۷ )

- به خرج داد، ولی در این تعصب ذی حق بود؛ زیرا علم به این ترتیب که تنها آنچه را می‌توانیم ثابت کنیم ادعا کنیم پیشرفت نمی‌کند، بلکه با ادعاهایی جسورانه که راه را برای اثبات یا ابطال باز می‌کند به پیشرفت نائل می‌شود.

وی ادامه می‌دهد: «هیچ اقدام منفرد دیگری وجود ندارد که به اندازه محاکمه گالیله به کلیسا (و نه تنها به کلیسای کاتولیک) زبان وارد آورده باشد به نحوی که این محاکمه حتی امروز هم یکی از عمده‌ترین وسیله‌های تبلیغات ضد مسیحی را تشکیل می‌دهد».

واینس زکر در عین حال با این موضوع که گالیله را به عنوان «شهید» مطرح کنند موافق نیست و می‌گوید: گالیله یک کاتولیک با ایمان بود و احتمالاً او یک کاتولیک به حد کافی خوب و یک دانشمند به حد کافی خوب بود که به طور وضوح بفهمد شهادت به خاطر عقاید دینی و اخلاقی و نه به خاطر حقیقت علمی مورد پیدا می‌کند. مطلب جالب دیگر این است که بلارمینه در همان هنگام در گزارش خود به مقامات کلیسا نوشته بود که اگر گالیله واقعا می‌توانست حقیقت بودن ادعای خود را ثابت کند چاره‌ای نداشتیم جز آنکه متن مورد ایراد کتاب مقدس را تفسیر مجدد کنیم یا حتی بگوئیم قادر به فهم آن نیستیم؛ زیرا این بهتر از آن است که مطلب غلطی را به کتاب مقدس نسبت دهیم.

اختلاف کلیسا و گالیله و نظرات دو طرف مخصوصاً با تفصیل بیشتر شرح داده شده که موضع طرفین در این مهمترین تنش تاریخی بین دو نوع علم رقیب با انصاف و اعتدال بیشتری تصویر گردد و یک طرف به کلی سیاه و طرف دیگر به کلی سفید نشان داده نشود.

به موضوع علم به معنی محدود؛ یعنی علم مشاهده‌ای یا تجربی بازگردیم که از مصادیق آن می‌توان نجوم، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، علم اقتصاد و علم سیاست را نام برد. اینکه گفته می‌شود علوم تجربی، به این معنا نیست که همه مؤلفه‌های آن چیزی جز تجربه ناب نیستند. تألیفات معتبری که درباره فلسفه علم نگارش یافته است به نحو قانع‌کننده‌ای نشان می‌دهد که علم تجربی کاملاً خالص و مبتنی بر تجربه یا مشاهده صرف وجود ندارد و همه علوم به اصطلاح تجربی،

## ( ۱۸ )

- ارای میانی و زیر بناهای متافیزیکی هستند که در مورد آنها، طبق تعریف، امکان انجام مشاهده و آزمایش تجربی وجود ندارد ۱۳.

گرچه هر یک از علوم تجربی را که بنگریم دارای پیشفرض‌ها و زیربناهای متافیزیکی هستند، ولی مبنای مزبور هر قدر هم بر اهمیت و در پیشرفت علم معینی مؤثر باشند، این مشاهده و تحقیق در تطابق یا عدم تطابق نتایج تئوری‌های آن علم است که در آخرین تحلیل معیار مقبولیت برای علم مزبور در جامعه علمی تلقی می‌شود.

حال عملی‌ترین راه برای شناسائی ابعاد گوناگون روابط دین و علم تجربی و جستجو برای انواع ممکن علم دینی و مقام و موقعیت آن در برابر علم متعارف، عبارت است از اینکه مناطق تماس دین را با رشته‌های علم، مکان یابی کنیم و ببینیم چه مطالعاتی در این مناطق انجام شده است و کدامیک از این مطالعات را می‌توانیم «علم دینی» نامگذاری کنیم. مطالعات مربوط به این مناطق تماس را در زیر مختصراً مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. مطالعاتی وجود دارد که تأثیر زیربنائی معتقدات دینی جامعه و دانشمندان را در پیشرفت‌ها و اکتشافات علمی مورد بحث قرار می‌دهد. مطالعات با اسناد فراوان و به طور تفصیلی این تأثیر را تقریباً در کلیه مراحل تاریخ علم روشن می‌سازد<sup>۱۴</sup>. بدون تردید این مطالعات در حیطه تاریخ تحلیلی علوم قرار دارند و از همان روشهای تحقیق تاریخی تبعیت می‌کنند.

۲. مطالعاتی وجود دارد که تأثیر اعتقادات دینی را در تحولات اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی جوامع گوناگون در مراحل مختلف تاریخی مورد سنجش قرار می‌دهد؛ به عنوان مثال، مطالعاتی که ظهور و پیشرفت نظام سرمایه داری را در اروپا به نحو قاطع با پیدایش پروتستانیسیم و مخصوصاً کالوینیسیم مربوط می‌دانند یا تأثیر قاطع اعتقادات دینی در ایران را در انقلابات بهمن ۱۳۵۷ و تغییرات متعاقب سیاسی و اجتماعی آن، مورد بررسی قرار می‌دهد. اینگونه مطالعات نیز در قلمرو تحلیل تاریخی وارد می‌شوند و لازمه

## ( ۱۹ )

• آرائی آن البته شناخت عمقی مشخصات دین مورد نظر است. روش تحقیق در اینجا همان روش تاریخی است.

۳. مطالعاتی وجود دارد که خود دین را از منظر رشته‌های گوناگون بررسی می‌کند. به عنوان مثال، روانشناسی دین، جامعه‌شناسی دین، تاریخ دین، فلسفه دین و نظایر آن. این مطالعات هر کدام بخشی از علم مورد نظر را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، جامعه‌شناسی دین (نه جامعه‌شناسی دینی) بخشی از جامعه‌شناسی است و از همان روش تحقیق جامعه‌شناسی استفاده می‌کند. همچنین روانشناسی دین که تجربه ذهنی دینی را مورد تحلیل قرار می‌دهد بخشی از روانشناسی محسوب می‌شود.

۴. مطالعاتی وجود دارد درباره دستورالعمل‌های دینی به عنوان مثال، احکام حقوقی دین یا رهنمودهای اخلاقی دین که تحت عناوین حقوق دینی و اخلاق دینی مدون شده‌اند. اگر حقوق و اخلاق را به تعبیر پوزیتیویستهای حقوقی و یا فایده‌گرایان اخلاقی، علم به معنای اخص تلقی کنیم و آنها را علم حقوق و علم اخلاق بنامیم، در آن صورت باید حقوق دینی و اخلاق دینی را نمونه‌هائی از علم دینی به شمار آوریم، ولی در تعریف علم تجربی معمولاً حقوق و اخلاق وارد نمی‌شود و اینها را جزء رشته‌های نرماتیو به حساب می‌آورند.

۵. مطالعاتی وجود دارد که به تقسیم بندی متداول هدف و وسیله و در این مورد به تقسیم بندی اهداف ارزشی دین در مظاهر اجتماعی و وسایل و ابزار نیل به آن در جوامع انسانی مربوط می‌شود. به این معنا که اهداف دین و به عنوان مثال ارزشها و بایدهای اقتصادی دین را با ابزار وسایل نیل به آن اهداف که مبتنی بر روابط علت و معلولی متغیرهای اقتصادی و جزء موضوعات اقتصاد اثباتی است با هم پیوند می‌دهد. سنوالی که مطرح می‌شود این است که آیا در این صورت ممکن است نتیجه پیوند مزبور را اقتصاد دینی نام نهاد. به نظر نمی‌رسد ایرادی به این نامگذاری وجود داشته باشد منتها در صورت پذیرفتن چنین نامگذاری باز باید توجه داشت که تنها اهداف ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی است که به دین تعلق دارد و ابزار و وسایل نیل به اهداف مزبور باید

## ( ۲۰ )

• توجه و اعتبار خود را از علم اقتصاد و معیارهای تجربی و تطابق با واقعیات بگیرند و مسلماً در معرض تأیید یا ابطال قرار داده می‌شوند.

۶. مطالعاتی وجود دارد درباره منابع و ریشه‌های تعبیرات و تفسیرات فلسفی متفاوتی که از دستاوردهای علوم تجربی به عمل می‌آید. نتیجه مطالعات مزبور این بوده است که تفاوت تفسیرات فلسفی از سوی دانشمندان و فلاسفه ریشه در اعتقادات اساسی عرفانی و دینی آنان در زمینه ساختار کائنات و کیهانشناسی دارد. به عنوان مثال، تفسیر فلسفی مسلط تئوری کوانتوم در فیزیک مبتنی بر عدم تعیین ۱۶، نفی اصل علیت دترمی‌نیستی و برداشت احتمالاتی در بررسی رفتار الکترون و دیگر ذرات مشابه بود. تفسیر رقیب بر عکس از برداشتی سنتی بر روال فیزیک کلاسیک دفاع می‌کرد. این قضاوت مطرح شده است که هر دوی این تفسیرات مبتنی بر اعتقادات

اساسی شبه دینی دو طرف عمده این مباحثه یعنی نیلز بور ۱۷ و آلبرت انیشتاین بوده است. نیلز بور از افکار فیلسوف دینی دانمارکی هم‌میهن خود سورن کرکگارد ۱۸ متأثر بود و «جهش کوانتومی»، «علیت احتمالاتی» و وابستگی توصیف مشاهدات به مشاهده کننده را از نوشته‌های وی در زمینه الهیات و فلسفه گرفته بود ۱۹. برعکس، انیشتاین به واسطه اعتقاد عمیق به سادگی، نظم و علیت تام در خلقت خداوندی به تفسیر بور، گردن نمی‌نهاد. به نقل از هایزبرگ، نیلزبور در پاسخ انیشتاین که در رد برداشت احتمالاتی گفته بود «خداوند طاس بازی نمی‌کند» اظهار داشته بود «این به ما نیامده است تا برای خداوند تعیین تکلیف کنیم که چگونه باید جهان را اداره کند» ۲۰. اینگونه مطالعات که نشان می‌دهد تفسیرات فلسفی تئوری‌های علمی تحت تأثیر مطالعات دینی واقع می‌شود بسیار مورد توجه پژوهشگران تاریخ تحلیل علم قرار گرفته است.

۷. مطالعات و اظهارنظرهای متفاوتی در زمینه تعارض یا سازگاری دین و علم به عمل آمده است. گرچه ادیان از لحاظ ماهیت خود بیشتر با علوم اجتماعی موضوعات مشترک داشته‌اند تا با علوم طبیعی، اما تنش‌های به وجود آمده بین علم و دین در دوران گذشته بیشتر مربوط به مسائل علوم طبیعی بوده است. از قرن ۱۷ تا ۱۹ نظریه پردازان

## ( ۲۱ )

• مادی گرا با ذکر مواردی از زنده سوزانیدن جوردانو برونو گرفته تا محاکمه گالیله و نیز مقاومت شدید کلیسا و مقامات دینی مسیحی در برابر فرضیه علمی مربوط به ساختار کیهان، پیدایش موجودات زنده، نظریه تکامل، روانشناسی ناخودآگاه و نظایر آن سعی کردند تلقین نمایند که دین و علم آشتی‌ناپذیرند ۲۱. برعکس، در قرن بیستم این وضع از دو جهت تغییر کرد که باعث شد بیشتر روی سازگاری و عدم تعارض دین و علم تکیه شود. تحولات تئوری‌های فیزیکی از اواخر قرن نوزدهم منجمله تبدیل ماده به انرژی، نفی فضای مطلق و زمان مطلق، نفی اصل علیت و نظایر آن، تصویر مادی علم را ضعیف کرد و قرابت نزدیکتر با عرفان و ایده ایسم و سازگاری بیشتر با روح دینی را جلوه گر ساخت. از همان دهه سوم قرن بیستم دانشمندان و فیلسوفان برجسته علم نظیر ادینگتون، جینز، سولیوان و استبینگ با استفاده از نتایج فرضیه نسبیت و تئوری کوانتوم، فضای جدید علم را که از سازگاری علم و دین خبر می‌داد با فصاحت هر چه تمامتر در کتب پرفروش خود به معرض نمایش گذاشتند.

اسقف کلیسای بیرمنگام، ویلیام بارنز، که تئوری‌های جدید فیزیکی را عمیقاً فراگرفته بود بین سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۹ رشته سخنرانی‌هایی تحت عنوان «تئوری علمی و دین - توصیف جهان از نظر علم و تعبیر روحانی آن» ایراد نمود که سال ۱۹۳۳ در کتابی قریب به ۷۰۰ صفحه و پر از فرمولهای ریاضی پیچیده فرضیه نسبیت و نظریه کوانتومی و نیز سرشار از مباحث کیهانشناسی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، نظریه تکامل، تجربه دینی و رابطه سازگاری بین علم و دین انتشار یافت ۲۲. اسقف بارنز در این کتاب حتی معتقد است که «خداشناسی نمی‌تواند فقط مبتنی بر تجربیات روحانی بشر باشد بلکه باید خداوند طبیعت را که توسط علم هویدا و آشکار شده است به حساب آورد».

به عنوان نمونه دیگر به کتابی مراجعه می‌کنیم که تحت عنوان «خداوند و فیزیک جدید» نوشته پل دیویس درست پنجاه سال پس از کتاب اسقف بارنز انتشار یافته است. این کتاب حتی ادعا دارد که علم بهتر از دین می‌تواند خداوند را به ما بشناساند. کتاب مزبور اظهار عقیده می‌کند که فیزیک جدید خواستار یک نوع فرمول بندی جدید

## ( ۲۲ )

• اساسی‌ترین جنبه واقعیت و نیز خواهان طرز تفکری است که توافق بیشتری با عرفان دارد تا با مادپگری و از اینرو، فیزیک جدید راه مطمئن‌تری به خداوند ارائه می‌دهد تا دین ۲۳.

جهت دوم که در تقویت نظر سازگاری دین با علم تأثیر به سزائی داشت، این بود که نهادهای دینی در غرب با درس گرفتن از تجربه‌های تلخ گذشته ادعاهای قبلی خود را در زمینه شناخت واقعیت‌های تجربی و آنچه مربوط به قوانین علت و معلول علمی حاکم بر طبیعت است تخفیف دادند و عملاً تصدیق کردند که وظیفه و مأموریتشان بطور عمده اخلاقی و ارزش و اعتلاء عدالت اجتماعی است و نشان دادند که حاضرند صلاحیت علم را در منطقه خاص به رسمیت بشناسند. نوشته‌هایی از دانشمندان برجسته قرن حاضر که بین علم و دین تعارض قائل نیستند معمولاً به همین گرایش تقسیم کار بین دین و علم استناد می‌کنند. به عنوان مثال، پرفسور هایزبرگ نظر ماکس پلانک ۲۴ بنیانگذار فرضیه کوانتومی را چنین شرح می‌دهد: «پلانک علم و دین را به این دلیل سازگار و همسان می‌دانست که به عقیده او هر کدام از این دو با قلمرو کاملاً متفاوت واقعیت درگیر می‌باشند. علم طبیعت با جهان مادی سر و کار دارد و ما را در برابر این وظیفه قرار می‌دهد که گزاره‌های صحیح درباره این واقعیت عینی ارائه دهیم و ارتباطات متقابل آن را بفهمیم، اما دین با جهان ارزشها سر و کار دارد. اینجا درباره آنچه باید باشد، درباره آنچه باید بکنیم نه درباره آنچه هست گفتگو می‌شود. در علم طبیعت صحبت از صحیح و غلط در دین صحبت از خیر یا شر، صحبت از واجد ارزش و فاقد ارزش در میان است. علوم طبیعی پایه برای رفتارهای مناسب از لحاظ فهمی و ابزاری و دین پایه برای اخلاق است. تنش و تضاد بین دو قلمروی مزبور در قرن هیجدهم ظاهراً تنها

ناشی از سوء تفاهمی بود که می‌خواستند استعارات و تشبیهات دین را به عنوان بیاناتی مربوط به علوم طبیعی تفسیر کنند، چیزی که طبیعتاً بی معنا است. ایمانوئل کانت حدود دویست سال پیش، از راه دیگری تقریباً به همین نتیجه رسیده بود و درباره روش تفسیر کتاب مقدس، اظهار عقیده می‌کرد که فقط تفسیر اخلاقی کتاب مقدس دارای اهمیت دینی است. طبق نظر کانت پیشرفت و بهبود اخلاقی انسان باید اصل کنترل کننده در بیان و توضیح کلمات خداوند

### ( ۲۳ )

- باشد و آنچه پاسخگوی این هدف نیست نباید مورد توجه قرار گیرد. ۲۶،

۸. گرچه علوم بشری روی هم رفته در طول تاریخ موفق به نظر می‌رسند، ولی دو نقطه ضعف را باید در نظر گرفت. نخست اینکه، بعضی رشته‌های علمی در مواردی از تحول خود جهت‌گیری غیر اخلاقی پیدا کرده است یا آلت دست قدرتمندان شده‌اند. در اینگونه موارد اهداف انسانی علم واقعاً قربانی گردیده است.

نقطه ضعف دوم اینکه، نظر به ناهموار بودن جاده پیشرفت علم، گاهی رشته‌های علمی مواجه با رکودها، پارادوکسها و سردرگمیهای مایوس کننده می‌شوند و چنین به نظر می‌رسد که رشته‌های مورد نظر دچار بحران جدی شده حتی به بن‌بست رسیده است. در مورد اول یعنی جهت‌گیری غیر اخلاقی علم، در صورتی که افراد متدین با صلاحیت و نهادهای دینی وارد صحنه شوند و کوشش کنند علم درگیر را به تعقیب اهداف اخلاقی و احتراز از دام قدرتهای شیطانی تشویق نمایند بسیار بجا و مؤثر خواهد بود و با این اقدام در واقع وظیفه و مأموریت حقیقی خود را انجام داده‌اند. در مورد دوم که علم معین دچار سردرگمی و بحران شده است، افراد و مقامات با صلاحیتی کاملاً ممکن است به این نتیجه برسند که چاره واقعی عبارت از بنیان نهادن یک علم رقیب به جای علم راکد است. علاوه بر این، کاملاً ممکن است بین افراد و مقاماتی که در بنیان نهادن و عرضه داشتن این نوع علم رقیب فعالیت دارند، افراد متدین، با صلاحیت و نهادهای دینی نیز پیدا شوند که این نوع علم رقیب را با استعانت از بعضی عناصر هستی‌شناسی دینی یا عناصر دیگر بنیاد نهند و به نام «علم دینی» عرضه دارند و در مقابل علم راکد قرار دهند.

درباره چنین حالتی ملاحظات زیر را می‌توان بیان داشت:

الف - تاریخ علم نشان داده است که نباید چندان از رکودها و حتی بحرانهای این یا آن رشته علم دغدغه به خاطر راه داد سطح علوم گوناگون در عصر حاضر هم از لحاظ متدلوژی و قدرت نظری و هم از لحاظ توانائی تجربی به حدی است که بتواند این نوع رکودها و بحرانها را پشت سر گذارد، از محک مشکلات سر بلند بیرون آید و دوره رشد و ترقی جدید را در مرحله‌ای حتی بالاتر آغاز نماید.

### ( ۲۴ )

- ب - با این همه، نظر به اصل آزادی تحقیق، هر پژوهشگری کاملاً ممکن است بدون توجه به نکته فوق، به این نتیجه برسد که خانه فلان رشته علمی از پای بست ویران است و نقش ایوان کارساز نمی‌باشد و چاره‌ای جز بنیانگذاری علم دیگر با ساختار بکلی متفاوت وجود ندارد، با توجه به فوایدی که از وجود رقابت در صحنه علم برای شکوفائی معرفت مترتب است چنین کوششی می‌تواند مورد استقبال واقع شود، ولی به شرطی که علم تازه بنیاد یافته خود را با قواعد جاری حاکم بر جامعه علمی تطبیق دهد یعنی بپذیرد که احکام آن مورد سنجش، انتقاد و آزمایش از سوی نهادهای جامعه علمی و بحث در مجلات و نشریات تخصصی قرار گیرد و بسته به درجه شایستگی یا عدم شایستگی خود و مطابقت با واقعیت‌ها قبول یا رد شود؛ چون هیچگونه تضمین قبلی وجود ندارد که یک علم بنیاد یافته به صرف اینکه نام «علم دینی» داشته باشد در فرایند انتقاد و آزمایش دچار شکست نشود بلکه با توجه به توضیحات قبلی و تفاوت معیارها احتمال آن زیاد است. حال با توجه به اینکه نام دین همیشه همراه با قدوسیت است. آیا چنین شکست‌هایی باعث ایجاد مشکل و مسأله برای نهادهای دینی و تضعیف جاذبه آن نخواهد شد؟ آیا به نوعی تجربه‌های گذشته مواجهه بین علم و دین که به هر دو زیان جدی رسانده باز به خاطرها نخواهد آمد؟ آیا صحیح‌تر نیست امکان داده شود تا علم مشکلات خود را در زمینه تئوری‌های تجربی مربوط به واقعیت‌ها با توانایی‌های خود حل کند؟ آیا بهتر نیست آن دوره تاریخی تنش بین علم و دین پشت سر گذاشته شود؟

درست است که دانشگاهها و مراکز پژوهشی در کشورهای پیشرفته به موضوع «علم و دین» توجه و دقت زیاد مبذول داشته‌اند، ولی این تحول به معنی این نیست که «علم دینی» به عنوان رقیبی برای علم متعارف مورد نظر آنها است. همانطور که در مقاله حاضر بیان شد مناطق تماس متعددی بین دین و علم وجود دارد که زمینه‌های تحقیق وسیع در رابطه بین این دو رشته حیاتی به دست دهد و غذای کافی برای درس دانشگاهی تا مدت‌های زیاد تهیه نماید اگرچه این پژوهش‌ها نامگذاری علم دینی را نداشته باشد. ۲۷.

ج- با توجه به نقش اساسی دین در اصلاح معنوی و اخلاقی و اعتلاء عدالت

### ( ۲۵ )

- اجتماعی به نظر می‌رسد که در رابطه با علم هم می‌تواند از آن بهره ببرد و هم به آن کمک رساند.
- بهترین بهره‌ای که می‌تواند از علم ببرد این است که با استفاده از دستاوردهای آن بکوشد شاخ و برگ‌های زایدی را که افرادی (هر چند با حسن نیت) در اعصار گذشته با سلاقی شخصی در بدنه دین وارد کرده‌اند و مقبول نظر بسیاری از دین‌دارانِ مجرب به دریافت علمی نیست، با کمال حدیث پیرایش نماید.
- بهترین کمکی که به علم می‌تواند برساند اولاً، تشویق افراد اجتماع است به کسب علم و دانش درباره طبیعت و جامعه که البته کلیه ادیان پایند آن هستند. ثانیاً، توصیه جدی است برای جهتگیری اخلاقی علم و حداکثر تلاش برای اینکه علم از ارزش‌ها جدا نشوند و ثالثاً، حداکثر کمک به آزادی تحقیق علمی و آزادی انتقاد علمی است.

#### پی‌نوشت

۱. معرفت یقینی را یونانیان Episteme (به زبان لاتینی Scientia) و باورهای غیر قطعی را Doxa می‌نامیدند.
۲. Episcism
۳. Rationalism
۴. Intentionalism
۵. هانری برگزون (Henri Bergson) فیلسوف معروف فرانسوی یکی از نمایندگان برجسته این نظر است.
۶. چهار بیان مذکور ظاهراً تعارضی با هم ندارند، بلکه قابل جمع می‌باشند و مراتب شهود را معرفی می‌کنند.
۷. از منبع شماره ۳ با تغییر مختصری اقتباس شده است.
۸. Wissens - chaft.
۹. به منبع شماره ۵ رجوع شود.

### ( ۲۶ )

- ۱۰. ماکس وبر جامعه شناس آلمانی نیز در نوشته‌های خود از اصطلاح «علم دینی» Religionswissenschaft استفاده کرده است.
- ۱۱. Cardinal Bellarmine
- ۱۲. Prof. Carl Von Weizsackor در مورد نقل قول‌هایی که از ایشان شده است به منبع شماره ۱۳ رجوع شود.
- ۱۳. برای نمونه به منبع شماره ۲ مراجعه شود.
- ۱۴. به عنوان نمونه به منبع شماره ۹ که طی مقالاتی متعدد تأثیر ایمان دینی را در پیدایش و تکامل علوم جدید مورد بررسی قرار می‌دهد رجوع شود.
- ۱۵. درباره تأثیر پروتستانیسیم در ظهور سرمایه داری به منابع شماره‌های ۱۱ و ۱۲ مراجعه شود.
- ۱۶. Indeterminacy
- ۱۷. Niels Bohr.

۱۸. Soren Kierkegaard

۱۹. به منبع شماره ۷ رجوع شود.

۲۰. به منبع شماره ۶ رجوع شود.

۲۱. در یک کتاب قدیمی فرانسوی اوایل قرن بیستم تحت عنوان «غیر دینی بودن علم» شعار زیر به عنوان سرلوحه ذکر شده است: «فلک لاهوتی ناپدید شده است و به جای آن فلک علمی سر بر افراشته است. این دو هیچگونه فصل مشترکی با هم ندارند.»

۲۲. Ernest William Barnes

۲۳. به صاحب نظرانی که کوشش داشته‌اند معتقدات دینی را به کمک علوم طبیعی به اثبات برسانند این ایراد وارد شده است بیش از آنچه واقعا استحقاق داشته باشد بالا می‌برند و مقام دین را که مبتنی بر حقایق ثابت است پایین می‌آورند.

۲۴. Max Planck

۲۵. به منبع شماره ۶ رجوع شود.

۲۶. به منبع شماره ۹ رجوع شود.

۲۷. بر خلاف علم به معنای وسیع که یک عنوان افتخاری را منعکس می‌کرد باید دانست که علم به معنی محدود یا علم تجربی یک عنوان افتخاری نیست بلکه تنها یک

## ( ۲۷ )

- اصطلاح توصیفی است و بنابراین، فعالیت‌های فکری و معرفتی که جزء علم به معنی محدود قلمداد نمی‌شوند لزوماً ارزش و مقام کمتری ندارند و آنها که به این قبیل فعالیت‌های فکری اشتغال دارند نباید احساس حقارت کنند و تلاش نمایند به هر طریق که شده است عنوان علم به کار خود بدهند.

### منابع

۱. Barnes, Ernest William, Scientific Theory and Religion, 1933 C.U.P.
۲. Bustt, E.A., The Metaphysical Foundations of Modern Physical Science, 1932, Routledge.
۳. Cahiers Francais, Religion et Societe, 1995 N. 273.
۴. Davies, Paul, GOD and new physics, 1983 Touchstone Books.
۵. Hand. Lexicon Zur Wissenschafts or DTV, 1992.
۶. Heisenberg Werner: Der Teil und dus Gange, 1969, piper and Co.
۷. Holton Gerald, Invention Scientifique, 1982, PUF.
۸. Principles of Biblical Interpretation (L. Bberkhof), 1960, Bakor Book.
۹. Russell, C. A( editors), Science and Religious Belief, 1973, U.L.P.
۱۱. Tawney, R.H., Religion and the Rise of Capitalism, 1961, Penguin Books.
۱۲. Weber, Max, The protest and Ethic and the Spirit of Capitalism, 1931, Allen and Unuinn.



۱۳. Weizsacker, C. F. Von, The Relevance of Science, Creation and Cosmogony, 1964, Collins.

## ( ۲۸ )

### • امکان و چگونگی علم دینی

غلامرضا مصباحی / استاد حوزه و دانشگاه

فصلنامه: تعریف شما از علم Science و دین Religion چیست؟

مصباحی: اول لازم است توضیح بدهم که علم دو تا واژه معادل در زبان انگلیسی دارد - یکی واژه Science یکی واژه Knowledge که Science به معنای علم تجربی است و Knowledge به معنای هرگونه معرفت و شناخت. به یک معنا ما علم را می‌توانیم اعم از علوم که تجربه‌پذیرند و علوم که تجربه نمی‌پذیرند مطرح کنیم. اگر به این معنا علم را بگیریم خود این یک رابطه با دین می‌تواند پیدا کند. اگر علم را به معنای معادل Science یعنی علوم تجربی بگیریم این یک رابطه دیگری با دین می‌تواند پیدا کند. چون در سؤال آمده که تعریفش را از علم و معادلش را Science گذاشته ما محدود می‌کنیم بحث را به همین بخش.

پس، با توجه به تعریفی که از علم شده و واژه علم امروز در زبان دانشگاهیان خصوصاً به معنای علوم تجربی و علوم که موضوعات آن تجربه‌پذیرند به کار برده می‌شود ما هم به همین معنا علم را به کار می‌بریم. البته باید توجه کنیم که علوم تجربی اگر موضوعاتشان مسائل طبیعی باشد تجربه در آنها یک معنا دارد و اگر موضوعاتشان مسائل اجتماعی باشد تجربه در آنها معنای دیگری پیدا می‌کند. در علم تجربی طبیعی ما با موضوعاتی روبرو هستیم که طبعاً مشخصه آنها طبیعی بودن و غیرانسانی بودن به معنای

## ( ۲۹ )

- بی‌جان بودن، بی‌اراده بودن، بی‌شعور بودن و بدون ادراک بودن است. در این علوم تجربه به معنای این است که یک پدیده‌ای را که ما می‌خواهیم مطالعه کنیم در آزمایشگاه ببریم و شرایط آزمایشگاهی را فراهم بکنیم. عوامل مؤثر بر روی این پدیده را در آزمایشگاه کم و زیاد کنیم تا بتوانیم عامل مؤثر را از بین مجموعه عوامل بدست بیاوریم یا درجه تأثیر هر عامل را بتوانیم بر روی پدیده کشف کنیم. اما تجربه در علوم اجتماعی به این معنا نیست؛ چون شرایط آزمایشگاهی که برای علوم طبیعی برقرار می‌شود در جامعه ممکن نیست برقرار شود یا به تعبیر دیگری بگوییم که این آزمایشگاه خود جامعه است و جامعه یک آزمایشگاهی که قابل کنترل باشد و بتوانیم پدیده‌ای را در شرایط مشابه دقیقاً تکرار بکنیم نیست و پدیده‌های اجتماعی هم پدیده‌های بسیار پیچیده‌ای هستند برخلاف پدیده‌های علوم طبیعی که بیشتر پدیده‌هایی ساده هستند. این پیچیدگی موجب می‌شود که نتوانیم دقیقاً سهم هر عامل را در پیدایش یا تغییر پدیده به درستی به دست آوریم. به علاوه، جامعه همانطور که اشاره کردم پیچیده است و در حال تغییر و تحول. ما ممکن است یک پدیده‌ای را در شرایطی مورد مشاهده و مطالعه قرار دهیم، ولی در مرحله بعد که می‌خواهیم این آزمایش را تکرار بکنیم ممکن است مجموعه شرایط به نحوی تغییر کرده باشد. چون قابل کنترل به وسیله محقق نیستند و تأثیر آن تغییرات به خوبی قابل درک نیست.

نکته دیگر این است که در روابط اجتماعی پدیده‌های اجتماعی تحت تأثیر عواملی قرار می‌گیرند اعم از عوامل قابل کمی شدن و عوامل غیرقابل کمی شدن و همین موجب می‌شود که ما تأثیر عوامل کیفی را به درستی نتوانیم بر روی پدیده تشخیص دهیم و یا سهم آنها را تعیین کنیم. البته این نکته را در همان پیچیده بودن شرایط اجتماعی و پدیده‌های اجتماعی هم می‌توانیم بگنجانیم.

اجمالاً، اگر ما صحبت از علم می‌کنیم مرادمان علم تجربی است، ولی علم تجربی در عرصه اجتماعی تفاوتی دارد با علم تجربی در عرصه طبیعی.

اما دین، مراد ما از دین می‌تواند صورت‌های مختلفی داشته باشد، یک صورت بیانی

## ( ۳۰ )

- است که بعضی از متفکرین غربی بعد از رنسانس ارائه کردند و دین را رابطه درونی شخص با خدا به شمار آورده‌اند و گفته‌اند دین متکفل تبیین این رابطه است که انسان موجودی است که علاقه‌مند به خداوند است و در جستجوی خداست و دارای عشق و پرستش - این رابطه را به عنوان رابطه دینی تفسیر کرده‌اند - و دین را در

همین حد محدود کرده‌اند.

در بعضی از تعریفها دین را شامل تبیین رابطه انسان با خدا و تبیین رابطه اخلاقی انسان با انسانهای دیگر شمرده‌اند. به‌طور عمده برداشتهایی که از مسیحیت صورت گرفته چنین گستره‌ای را از مفاهیم و مسائل دینی بیان می‌کند و اعتقاد بر این است که دین در تعریف مسیحیت و موارد مشابه متکفل تفسیر و تبیین رابطه انسان با خداست و رابطه انسانها با انسانهای دیگر اما در چارچوب اخلاق.

تعریف دیگر از دین، این است که دین یک مکتب یا فلسفه‌ای است که رابطه انسان با خدا و رابطه انسانها با انسانهای دیگر را در همه روابط اجتماعی و حتی تا حدودی رابطه انسان با طبیعت تفسیر می‌کند. ما معتقدیم دین اسلام متکفل چنین گستره‌ای از تفسیر و تبیین روابط است. رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با انسانهای دیگر در عرصه‌های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و رابطه انسان با طبیعت. اگر چنین تعریفی از دین کردیم به تعبیری می‌شود گفت تفسیر حداکثری است از دین. همچنان که آن تعریف نخست، تعریف حداقلی از دین است.

فصلنامه: دین تا چه حدی به شناخت واقعیت‌های مربوط به رابطه انسانها با طبیعت، رابطه انسان با خود، رابطه انسان با خداوند متعال ناظر است؟ آیا دین بیشتر، آن ایده‌آلها را ترسیم می‌کند که رابطه انسان با طبیعت انسانهای دیگر با خدا با خودش چگونه باید باشد؟ یا قبل از آن یک سری واقعیتها و آگاهی‌هایی راجع به هستی انسان، طبیعت، کیهان و خداوند در اختیار بشر گذاشته بعداً مبتنی بر اینها یا غیرمبتنی بر اینها یک سری باید و نبایدها را تعریف می‌کند؟ به‌طور خلاصه تا چه حدی ما می‌توانیم در شناخت واقعیتها از دین کمک بگیریم؟

## ( ۲۱ )

- مصباحی: ما از آیات قرآن خصوصاً به دست می‌آوریم که دین علاوه بر بیان آرمانها و ایده‌آلها و شرایط مطلوب برای زندگی انسان علاوه بر این، حقایق وجود انسان را هم تبیین می‌کند. البته در این بیان می‌خواهیم بگوییم دین همه زوایا را توضیح داده و تفسیر کرده است، در عین حال به پاره‌ای از حقایق وجود انسان و شخصیت و حتی خصوصیات انسانهای دورمانده از آرمانها می‌پردازد. مزیت چنین تفسیری از حقایق جهان حقیقت انسان و تبیین شخصیت اقوام و ملت‌ها این است که انسان را نسبت به واقعیت وجود خود، آگاه کرده فاصله او از آرمانها را هم بیان می‌کند. ما در آیاتی از قرآن شاهدیم که قرآن مثلاً در مورد قوم یهود یک روانشناسی قومی و اجتماعی دارد، صحبت از این است که این قوم مثلاً قومی هستند که میل به زندگی دارند و از مرگ می‌هراسند و جایی که احساس خطر بکنند عقب نشینی می‌کنند. اینها بیان واقعیت است. یا در جایی نقطه ضعفهایی از انسان درگیر غرائز را چنین بیان می‌کند. *إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا*. در اینجا قرآن کریم نقاط ضعف انسانی را که در حقیقت مانده بیان می‌کند، این تفسیر حقیقت وجود انسان است. پس این‌طور نیست که به بیان آرمانها بسنده کرده باشد.

فصلنامه: تعریف جناب‌عالی از علم دینی چیست؟

مصباحی: با توجه به این‌که گفتم دو واژه برای علم در نظر گرفته شده در یک واژه مراد از علم دینی در واقع Religious Knowledge یعنی معرفت دینی است، در این صورت همه آنچه که از دین پدید آمده و در چارچوبهای منظم و قاعده‌مند و ضابطه‌مند می‌گنجد، مصداق علم دینی خواهد بود. مانند علم کلام، علم فقه، فلسفه اسلامی، تاریخ اسلام، تفسیر قرآن، عرفان و اخلاق اسلامی اینها می‌شود علوم اسلامی.

اگر علم به معنی Science باشد علم دینی یا Religious Science وقتی معنا دارد که ما بیایم موضوعات مربوط به دین را که تحقق بیرونی و اجتماعی پیدا کرده است موضوع مطالعه قرار دهیم؛ یعنی در صحبت از تاریخ دین یا تاریخ معارف دین به تفسیر وقایعی که

## ( ۲۲ )

- خ داده بپردازیم. به این معنا می‌شود گفت که یک علم دینی Religious Science خواهیم داشت.

در این صورت صحبت از این نیست که رخدادها و وقایع متناسب به دین و متدینان، مطابق با دستور و تکلیف دینی بوده است یا نه بلکه دین به مثابه موضوع محقق مورد مطالعه قرار می‌گیرد. می‌شود گفت که جامعه‌شناسی دین به این معناست، معنای دیگر علم دینی این است که ما الگوها، آرمانها و خواسته‌های دین را به عنوان موضوع مفروض محقق در جامعه تلفی بکنیم؛ یعنی فرض کنیم جامعه‌ای پدیده آمده که خواسته‌های دین در آن جامعه تحقق یافته. حالا اگر موضوع مطالعه ما تفسیر روابط بین پدیده‌ها باشد. در چنین فضایی، باز هم علم دینی معنا می‌دهد و من می‌خواهم عرض کنم علوم انسانی در آغاز چنین وضعیتی را داشته‌اند؛ یعنی وقتی که

علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی و علوم سیاسی شکل گرفت ابتدا اندیشمندانی که در این علوم نظریه‌پردازی کردند. الگوها و مدل‌های مطلوب خودشان را از یک مطالعه اجتماعی به صورت انتزاعی به دست آوردند. علوم انسانی بر اساس تفسیر آن الگوها شکل گرفت. در خصوص اقتصاد که آشنایی بیشتری دارم عرض می‌کنم. مدل‌هایی مانند بازار رقابت کامل، اشتغال کامل، تسهیل مبادلات به وسیله پول، چگونگی شکل‌گیری عرضه و تقاضا و قیمت، همه مدل‌های انتزاعی و الگوهای مطلوب بوده‌اند که اندیشمندان ابتدا ارائه کردند و مبنای تحلیل وقایع اجتماعی را، حوادث اقتصادی قرار دادند.

حالا ما هم می‌توانیم با استفاده از آن روش‌ها الگوهای دینی را که به نحوی با واقعیات هم نزدیک باشد تحقق یافته فرض کنیم و وقتی تحقق یافته فرض کردیم موضوع تحلیل و بررسی اجتماعی قرار دهیم. طبعاً در جوامع اسلامی مردم کم و بیش به ارزش‌ها و دستورهای اسلامی پایبند هستند. گرچه رفتارهای واقعی با الگوها یکسان نیستند، ولی اشکالی ندارد در تبیین و تفسیر روابط آنها، ما مبنا و ملاک را الگوهای مطلوب نزدیک به رفتار آنها قرار می‌دهیم؛ اگر الگوهای تجریدی مربوط به رفتار آنها را ملاک قرار دهیم، در این صورت، علم دینی معنا پیدا می‌کند؛ یعنی چون در علوم انسانی موضوع

### ( ۲۳ )

- مطالعه رفتار انسانها است و رفتار انسانها مُنبعث از افکار و ارزش‌های مورد اعتقاد آنهاست. بنابراین، اقتصاد جامعه اسلامی، جامعه‌شناسی جامعه اسلامی، علوم سیاسی جامعه اسلامی و امثال اینها معنا پیدا می‌کند. دیگر در اینجا نگاهمان نگاه تاریخی نبوده بلکه نگاه به الگوهاست و به همین دلیل مطالعه ما الگوهای مطلوب را مبنا قرار می‌دهد و تفسیر روابط اقتصادی جامعه بر اساس آن الگوهای مطلوب صورت می‌گیرد. اینجا هم علم دینی معنا پیدا می‌کند.

پس به‌طور خلاصه اگر اقتضات یا تأثیرات اعتقادات، اخلاقیات و مقررات دینی را در رفتار انسان، رفتار فردی، رفتار اجتماعی و رفتار جوامع انسانی بررسی کرده تحت آزمون قرار دهیم، محصولش می‌شود یک علم دینی تجربی. کاربرد دیگر علم دینی که بیرون از علوم تجربی است تفسیر پدیده‌هایی است که به نحوی با متدینین مرتبط است. مثل، جغرافیای جهان اسلام یا هنر اسلامی. در این موارد مسلمانها با الهام گرفتن از معارف دینی به خلق آثاری پرداخته‌اند هنر پدید آمده توسط آنها پسوند اسلامی به خود گرفته طبعاً اینها علوم تجربی دینی نیستند، ولی باز اینها را هم در عرصه علوم دینی غیر تجربی مطرح می‌کنند. به عنوان مثال معماری اسلامی، معماری است که از ارزش‌های اسلامی الهام گرفته و در آن یک نحوه آرامش، معنویت و حفظ حریم مشاهده می‌شود.

فصلنامه: تفاوت علم دینی با علوم متعارف چیست؟ در روش گردآوری و روش داوری تفاوت در اهداف و اصول موضوعه، موضوعات، کاربردها؟

مصباحی: البته، مراد از علوم متعارف علوم دینی است که صبغه دینی ندارند. از این جهت تفاوت علم دینی با علوم متعارف را ذکر کردیم. در مورد اینکه علوم متعارف آیا بدون پشتوانه هنجاری و اعتقادی هستند من ابتدا بگویم که تردید دارم و در مرحله بعد بگویم معتقدم این چنین نیست.

تردید از این جهت که مدعیان این علوم، اولاً، موضوع مطالعه خودشان را از جوامعی خاص گرفته‌اند؛ یعنی مطالعه آنها مطالعه عام بشری نبوده بلکه چون که خودشان

### ( ۲۴ )

- وامعی خاص به دنیا آمدند رشد کردند و اندیشمند شدند، همان جوامع خاص را واقعیت جامعه بشری تلقی کردند و موضوع مطالعه خودشان را اقتصاد خودشان قرار دادند و جوامع آنها جامعه‌هایی خارج از ارزش‌ها، هنجارها، فرهنگها و باورها نبوده است. پس یا این اندیشمندان توجهی به این پشتوانه‌های فکری و باورها و زمینه‌های ذهنی نکرده‌اند یا اگر توجه کرده‌اند صرفاً مدعی بی طرفی علم شده‌اند، ولی واقعیت این است که چنین علوم دینی بی‌طرف نیستند بلکه علوم دینی هستند که دقیقاً در بستر فرهنگ خاص پدید آمده‌اند و متفکرین این علوم با ذهنیت خاص خود به مطالعه این علوم پرداخته‌اند. ما در علوم طبیعی مشاهده می‌کنیم که محقق خود خارج از موضوع مطالعه خودش بوده، ولی در علوم انسانی محقق خود بازبگر صحنه است. بنابراین تحت‌تأثیر شرایط ذهنی، فکری، اعتقادی خودش مطالعه می‌کند طبعاً آن باورها در کیفیت و شکل‌گیری نظریه‌ها مؤثر است، و در اینکه چه چیزی را فروض مسلم مطالعه خودشان قرار بدهند و چه چیزی را مطلقاً جزء فروض به حساب نیاورند تأثیر دارد. پس چنین نیست که علوم رایج بدون پشتوانه‌های فکری و اعتقادی شکل گرفته‌اند خصوصاً با توجه به اینکه می‌بینیم اندیشمندانی از جهان سوم با تعمیم حاصل دستاوردهای علوم انسانی در جوامع غربی مقابله و مبارزه کرده دست روی نقاطی گذاشته‌اند که این مبانی فکری یا این فروض رفتاری اینها در یک جامعه خاصی شکل گرفته و شما نمی‌توانید به جوامع دیگر تعمیم بدهید و ما سیاست‌های استعماری را هم می‌بینیم که این سیاست‌های استعماری درصد یک دست کردن جهان از نظر اعتقادات باورها، هنجارها و ارزش‌ها و

رفتارها هستند، این نشان می‌دهد که واقعیت اجتماعی جوامع بشری این چنین نیست که یک دست و یکسان باشد. از این رو، تفاوت در مبانی، مفروضات، اصول موضوعه و اهداف امر مسلمی است.

به عنوان مثال، یکی از اهداف علوم متعارف این است که رفتارهای انسانها را فرموله کند و در مقابل، هدف در علم دینی آن است که حقیقت انسان را بر اساس آنچه که دین تعلیم می‌دهد بشناسیم.

### ( ۲۵ )

- ثانياً، انسان را با هدایت‌ها به سمت غایات دینی و الگوهای مطلوب دینی جهت دهیم با توجه به اینکه انسان را موجودی فرهنگی و تأثیرپذیر می‌دانیم و معتقدیم که اگر برای او اهداف خوبی تبیین شود و سیاستهای تبلیغی مناسبی برای نیل به این اهداف همراه با ابزارهای لازم برای هدایت و جهت‌دهی به کار برده شود، انسان خودش را سازگار می‌کند. بر این اساس، مهمترین هدف علم دینی این است که یک جامعه دینی را به مطلوبهای بالاتر برساند، ولی هدف علم متعارف در این محورها این است که آن چنان که انسان می‌خواهد و مایل است و انتخاب می‌کند و به هرجهت که می‌خواهد برود ما رفتار او را تفسیر می‌کنیم و رفتار او را مطابق با خواسته‌های او فارغ از اینکه بخواهد چه ارزشهایی را مبنا قرار بدهد تبیین می‌کنیم.

پس مبنای مطالعه، جامعه‌ای است دارای ارزشها و هنجارهای مثبت و یا منفی. اهداف این علوم این است که این انسان را با چنین پیشینه‌ای به خواسته‌ها و مشتتهای خود نزدیکتر کنند نه اینکه او را به سمت اهداف و آرمانهای متعالی هدایت کنند. البته نباید از یاد برد که این اهداف، منبعث از اصولی بنیادین هستند. اصولی مانند اینکه انسان موجودی است لذتخواه و به خود واگذار شده و رها شده تا کامجویی بیشتری از زندگی این دنیا بکند. پس این اهداف برخاسته از معارف و اصول پیشین است.

در مورد گردآوری و داوری، ما به نظرمان می‌رسد که روش علم دینی با روش علوم متعارف که اینجا مطرح شده فرقی نمی‌کند؛ یعنی همچنان که در علوم متعارف گردآوری با مشاهده صورت می‌گیرد به‌طور عمده در علم دینی هم می‌تواند با مشاهده باشد، ولی مکملهایی لازم دارد. آن مکملها مطالعه باورها و اعتقاداتی است که به عنوان ایده‌آلها و مطلوبها مطرح است. این ایده‌آلها و مطلوبها باید در مطالعه علم دینی مورد استفاده قرار بگیرد، چرا که مقصود هدایت انسانها به سمت اهداف خاصی است. پس آن اهداف و ایده‌آلها بایستی در جهت دادن به رفتارهای انسانها و معارفی که اینجا به عنوان علم دینی مطرح می‌شود مد نظر قرار گیرند. اما در مقام داوری که ما می‌خواهیم به علم تجربی دینی دست پیدا کنیم ناگزیر باید از تجربه بهره بگیریم گرچه راه داوری دیگری

### ( ۲۶ )

- پیش از تجربه ما داریم و آن استفاده از برهان است؛ یعنی اگر مقدماتی در شکلی برهانی ما را به نتایجی برساند آن روش و مدل برای ما روش و مدل مطلوبی خواهد بود. توجه به یک تقسیم‌بندی در موضوعات، مفید است؛ در علم دینی یک وقت درصدد ارائه الگوهای مطلوب هستیم و یک وقت درصدد شناخت پدیده‌های عینی. اگر درصدد ارائه الگوهای مطلوب هستیم روش گردآوری و داوری ما متفاوت خواهد بود از روش گردآوری و داوری در عرصه تجربه، اینجا ما در داوری نیازمند به برهانی شدن و استدلالی شدن قضایا هستیم؛ یعنی مقدمات ما را به نتایج مشخصی در قالب استدلال برهانی برساند، و اگر درصدد شناخت پدیده‌های عینی هستیم یعنی می‌خواهیم با استفاده از الگوهای بدست آمده واقعیتهایی را از جامعه دینی تبیین، و تفسیر کنیم روابطش را بیان کنیم، عللش را بدست آوریم اینجا ناگزیر باید از روش تجربی برای داوری استفاده بکنیم. چرا که اینجا درصدد شناخت پدیده‌های عینی هستیم یعنی ما در چه مقطعی، چه مرحله‌ای، الان چگونه رفتارهایی را مشاهده می‌کنیم. بنابراین اینجا باید از داوری تجربی استفاده کنیم.

فصلنامه: در علوم متعارف اگر چند تا نظریه رقیب داشته باشیم برای ترجیح یکی از آنها بر دیگری بر اساس معیار آزمون‌پذیری هر کدام که موفق‌تر از آزمونها بیرون بیاید آن را بر رقبای خودش ترجیح می‌دهیم. حالا در علم دینی اگر چند تا نظریه رقیب داشتیم در مرحله داوری چطور می‌شود یکی از دو نظریه‌ای را که در حیطه علم دینی است ترجیح داد؛ یعنی ملاک انتخاب نظریه از بین رقبای خودش چیست؟

مصباحی: در قسمت ارائه الگوها ملاک ترجیح یک الگو بر الگوی دیگر، منطقی‌تر و محکمتر بودن دلیل‌هاست. در عرصه مطالعات تجربی ملاک ترجیح یک نظریه بر نظریه دیگر، قدرت تفسیرکنندگی است؛ یعنی هرچه قدرت تفسیرکنندگی بالاتر باشد طبعاً آن نظریه ترجیح پیدا می‌کند؛ وقتی ما در مقام شناخت پدیده عینی هستیم روش کار با روش علوم متعارف تفاوتی ندارد.

## ( ۲۷ )

- فصلنامه: علم دینی چه لزوم و خاستگاهی می‌تواند داشته باشد؛ یعنی چه ضرورت‌هایی می‌تواند ما را وادار کند به اینکه برویم به سراغ تدوین علم دینی، ممکن است کسی بگوید اگر ما کارمان شناخت واقعیت‌هاست شناخت واقعیتها با ابزار عقل و حس و تجربه کفایت چه نیازی به علم دینی است و اگر غرضمان شناخت الگوهاست و الگو گرفتن از دین ما می‌توانیم علم دینی را قبول نکنیم، اما وجه لزوم علم دینی در زمینه شناخت دقیق و صحیح واقعیت‌های اجتماعی چه چیزهایی می‌تواند باشد.

مصباحی: ما در تفسیر روابط اجتماعی در یک جامعه‌ای که همه یا اکثریت آن معتقد به ارزشهای دینی هستند ناگزیر از استفاده از علوم دینی هستیم؛ یعنی ما اگر با یک جامعه‌ای روبرو باشیم که دین در آن جامعه نقشی ندارد یا نقش بسیار اندک و کم‌رنگی دارد اینجا ضرورتی ندارد که ما از الگوهای دینی برای فهم پدیده‌های آن جامعه بهره بگیریم، اما اگر با یک جامعه‌ای روبرو شدیم که این جامعه همه یا اکثریت نسبی آن، افرادی هستند که در چارچوب ارزشهای دینی می‌اندیشند و رفتار می‌کنند و رابطه برقرار می‌کنند در این صورت اگر ما بخواهیم پدیده‌های مورد نظر از یک علم را در آن جامعه مطالعه کنیم و نقش دین را در نظر بگیریم مطالعه ما، غیرمحققانه و ناعالمانه بوده؛ در آن خلل پدید خواهد آمد. مطالعه درست آن وقتی است که ما نقش دین، الگوها و ارزشهای دینی و رفتارها و روابط دینی را در آن پدیده‌ها منعکس بدانیم. اگر چنین کاری نکردیم تفسیرهایی می‌دهیم که واقع‌گرایانه نبوده و پیش‌بینی‌هایی می‌کنیم که رخ نخواهند داد.

بعلاوه اگر این تفسیرها بخواهد در میان جامعه جا بیفتد یک نوع دوگانگی در رفتار و شخصیت انسانها پدید می‌آورد. بنابراین، ما ناگزیریم در دادن الگوها از ارزشهای دینی بهره بگیریم و در تفسیر واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی در این جوامع، تأثیر ارزشها را مورد لحاظ قرار دهیم اگر مورد لحاظ قرار ندهیم خودمان را از عینیت رفتارهای آنها محروم کرده‌ایم.

فصلنامه: بعضی‌ها در خاستگاه علم دینی و لزومش گفته‌اند که چون بین علم و دین در

## ( ۲۸ )

- مواردی احساس تعارض می‌شود، یکی از راه‌حلهایی که می‌تواند تعارض را حل بکند تدوین علم دینی است آیا ما می‌توانیم به عنوان یک راه‌حل برای حل تعارض بین علم و دین از تدوین علم دینی بهره بگیریم.

مصباحی: این تعارض علم و دین، که ظرف تحققش هم در جوامع غربی بوده و به‌طور عمده در عهد رنسانس و بعد از آن رخ داده، محدود به آنچه که امروز و الآن مورد بحث ما هست نمی‌شود. بلکه در عرصه مباحث علوم فارغ از هنجارها و ارزشها یعنی در علوم طبیعی، تعارضی وجود داشته و مطرح بوده است. مثلاً هیئت بطلمیوسی علم مورد قبول کلیسا بود که هیئت جدید مطرح شد و آن را به عنوان معارض دین و کلیسا تلقی کردند. واقعش این است که چنین تعارضی که در آن عرصه و عصر پدید آمد ناشی از اختلاط عرصه‌های علم و دین بدون رعایت مقتضیات دین و مقتضیات علم بود؛ یعنی بر اساس اعتقادات دینی مسیحیت این‌طور نبود که یک هیئت خاصی لزوماً پذیرفته شود، ولی چون در تاریخ مسیحیت و کلیسا هیئت بطلمیوس پذیرفته شده جزء مقولات معرفت دینی تلقی شده بود تصور می‌شد که بین علم و دین تعارض به وجود آمده است. پس این مقتضای معرفت دینی آنها نبود. اصلاً دین مسیحیت مدعی تفسیر جهان و تدوین روابط ریاضی نیست. بنابراین، تعارض علم و دین ابتدا اینجاها شکل گرفت و در اینجاها علت این تعارض این بود که دین در عرصه‌هایی وارد شده بود که با توجه به دین موجود حضرت مسیح نمی‌بایست وارد می‌شد. اما در عرصه علوم انسانی و اجتماعی که الان مورد بحث است گاهی تعارض بین علم و دین مطرح می‌شود و من معتقدم که این تعارض ناشی از این است که اصول زیربنایی تفکری که علوم انسانی متعارف را تدوین و ارائه کرده با اصول زیربنایی تفکر دینی تفاوت دارد. مثلاً، بخشی از مبنای تفکر علوم متعارف اومانیزم و سکولاریسم است. روشن است که این مبانی با مبنای تفکر دینی ما متفاوت است. پس، یکی در اصول زیربنایی تفکر با هم تعارض دارند و یکی هم در بسترها و زمینه‌های مورد مطالعه که در آنجا جوامع فرهنگی خاص با ارزشها و رفتار خاص و اینجا جوامع فرهنگی دیگری است با ارزشها و رفتارهای دیگری، طبعاً اینجا

## ( ۲۹ )

- تعارض پدید می‌آید. رفع این تعارض به این است که ما روشها را در مطالعات علم دینی حفظ کنیم ولی اصول زیربنایی و اصول موضوعه را متناسب با جامعه مورد مطالعه تغییر دهیم. بعلاوه، در این مطالعه به جای اینکه قوانین و نظریات بدست آمده را در بستر دیگری تعمیم دهیم مورد مطالعه را، جامعه خودمان قرار دهیم. اگر چنین کاری نکنیم تعارض بین علم و دین و علوم متعارف امری قابل حل و فصل می‌شود و تعارض بین علم و دین هم به

وجود نمی‌آید. بنابراین، برای رفع تعارض بین علم و دین معتقدم که باید در عرصه علوم اجتماعی علم دینی را بنا کنیم.

فصلنامه: آیا تاکنون تلاشی جهت پدید آوردن علم دینی در جوامع علمی صورت گرفته است؟

مصباحی: شاید بشود گفت حدود نیم قرن است که کوششهایی برای پدید آوردن علم دینی در جهان اسلام صورت گرفته است، اندیشمندانی با درک و فهم علوم انسانی که برآمده از تفکرات غربی است با توجه به اعتقادات خودشان که به دین و توانایی آن در اداره زندگی بشری معتقد بودند به فکر ابتکاراتی در عرصه علم دینی افتاده‌اند، البته ابتدا هدف اینها این بوده که در جاهایی که تعارض مشهودی بین علم متعارف و باورهای دینی وجود دارد، تعارض را برطرف کنند بنابراین در نگاه به دین به جمع‌آوری و گزینش مبانی که می‌توانست تفسیرهایی جایگزین و برای تفاسیر علوم متعارف باشد مبادرت کردند.

ابتدا درصدد ارائه معارف دینی در این زمینه‌ها به صورت مکتب و مذهب فکری بودند، مثل کاری که آیه‌الله شهید صدر (رضوان‌الله علیه) در تدوین کتاب اقتصادنا انجام دادند که در مقابل مکتب اقتصادی لیبرال و مکتب اقتصادی سوسیالیسم ایشان آمدند مکتب اقتصادی اسلام را ارائه کردند، یا در مورد حقوق پیش و بیش از اینها کار صورت گرفته است. طبعاً حقوقی که از غرب آمده بود اینها آمدند بر اساس قوانین شریعت حقوق دیگری را عرضه و جایگزین کردند، در مورد علوم تربیتی کم و بیش همین‌طور در مورد علوم سیاسی فعالیتها و کوششهایی به عمل آمده است. حالا در زمینه اقتصاد که من بیشتر

## ( ۴۰ )

- مطالعه دارم عرض می‌کنم. علاوه بر ارائه مبانی مکتب اقتصادی اسلام درصدد تنویریه کردن رفتارهای اقتصادی انسان مسلمان هم برآمدند. این کار تا حدودی در کشورهای اسلامی توسط اندیشمندان مسلمان صورت گرفته و الآن هم این حرکت ادامه دارد.

فصلنامه: لطفاً چند مورد را نام ببرید.

مصباحی: مقصود مطالعاتی است که توسط متفکران مسلمان صورت گرفته است. از مصریها و پاکستانیها می‌توانیم اسم ببریم، آقای منذر قحف (ساکن آمریکا) نظریاتی در تنویریه سازی اقتصادی ارائه کرده است، همین‌طور آقای احمد احمدجاف (مصری) ایشان بیشتر در مورد روابط بانکی کار کرده و در پاکستان خورشید احمدخان و آنور اقبال در این زمینه کار کرده‌اند. در کشور خودمان هم بعضی از اساتید اقتصاد در زمینه اقتصاد صدر اسلام، در زمینه تنویریه اتفاق نظریه‌پردازی کرده‌اند، بعضی از دانشجویان دوره دکتری با فوق‌لیسانس اقتصاد در این زمینه کار کرده‌اند. الان مجموعه فعالیتها آنها را در ذهن ندارم که بخواهم برایتان عرض کنم.

جناب آقای عربی رساله‌شان را در زمینه تعادل طرف تقاضا نوشته‌اند. آقای حسین‌زاده بحرینی نقش ریسک در اقتصاد اسلامی را به صورت تنویری بیان کرده، آقای مرزبان تنویری رفتار مصرف کننده را ارائه کرده است. برخی از اقتصاددانان مسلمان نیز احتمالاً در این زمینه کار کرده‌اند، ولی مجموعه فعالیتها که اینها کرده‌اند و نظریاتی که ارائه کرده‌اند به صورت یک دست در نیامده و همه آنچه را که به عنوان خلاء نظری اقتصاد اسلامی است پوشش نداده ما امیدواریم این حرکت علمی ادامه پیدا کند. این فعالیتها در کنار توفیقات کاستیهای هم داشته است.

به نظر من کاستی‌ها معلول این است که اندیشمندان جوامع اسلامی در این زمینه‌ها بیشتر مقلد باقی مانده‌اند نه مبتکر و متفکر و آنچه را از متفکران غربی آموخته‌اند به همان بسنده کرده‌اند و کمتر به خودشان زحمت داده‌اند به فکر تدوین نظریه‌ها و ارائه نظریه‌های بدیع و جایگزین بیفتند و این کار هم که توسط عده‌ای انجام گرفته به صورت

## ( ۴۱ )

- انفرادی و جدا از هم بوده نه یک کار سازمان یافته و متشکل که اگر یک مجموعه متفکری به صورت سازمان یافته اقدام به تدوین نظریه‌های اسلام در زمینه‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی و سایر علوم انسانی می‌کردند نتایج بهتر و سریعتری گرفته می‌شد.

فصلنامه: در قم در پژوهشکده حوزه و دانشگاه افرادی هستند که چنین تحقیقاتی را به صورت گروهی انجام می‌دهند، دیدگاه جنابعالی در مورد توفیقات آنها چیست؟

مصباحی: من کارهای پژوهشکده را تا اینجا که شده به صورت نسبی موفق می‌دانم و شاید تنها جایی که

جمعی با عزم و همت کاری را از پیش برده‌اند، پژوهشکده حوزه و دانشگاه باشد. شکی در این مسأله نیست، ولی معتقدم عرصه کار در علم دینی باید خیلی گسترده‌تر از فعالیت جمع دوستان محدود آن پژوهشکده باشد و باید صاحب‌نظرانی معتقد به توانایی دین در تفسیر جهان و روابط انسانها و اداره جامعه بشری از حوزه و دانشگاه با هم دیگر بنشینند و با یکدیگر کاری منسجم و پر حجم در زمینه علوم دینی انجام دهند تا این علوم دینی به ثمر برسد و این کار در نظام ما جایگاهی فراتر از آن پژوهشکده می‌طلبد.

فصلنامه: نقش تدوین و گسترش علم دینی را در دانشگاه‌های جمهوری اسلامی ایران چطور ارزیابی می‌کنید؛ یعنی اگر اینها تدوین بشود و در جامعه دانشگاهی ایران گسترش پیدا کند چه تأثیراتی می‌تواند در اعتقادات و رفتار دانشگاهیان داشته باشد؟

مصباحی: اگر این علوم به صورتی که قابل توجه دانشگاهیان باشد تدوین بشود و در میان آنها مورد استفاده قرار گیرد، اولاً، یک تأثیری که می‌گذارد خودباوری در اندیشه و فکر است؛ یعنی علاوه بر اینکه از نظریات دیگران بهره خواهند گرفت خود به تولید افکار خواهند پرداخت و یک نحوه استقلال فکری و علمی در جامعه دانشگاهی ما پدید می‌آید. ثانیاً، در جامعه اسلامی ما، برنامه‌ها، راهکارها و سیاستهای مورد نیاز در عرصه علوم انسانی مورد استفاده قرار خواهد گرفت و یک نحوه تعارضی که امروز بین اعتقادات

## ( ۲۲ )

- مردم و تصمیمات سیاستگذاران و مدیران مشاهده می‌شود مانند تفاوت بین قانون بانکداری بدون ربا و عملکرد بانکداری ما، از بین خواهد رفت. و طبعاً نتیجه‌اش این خواهد بود که جامعه اسلامی ما در اداره خودش موفق شناخته می‌شود و اما اگر بخواهیم به این مسائل بها ندهیم و نپردازیم، امروز زمزمه‌هایی که وجود دارد این زمزمه‌ها اوج می‌گیرد که ما نمی‌توانیم بر اساس اعتقادات دینی جامعه را اداره کنیم و این خیلی خطرناک است.

برای دوستانمان در پژوهشکده حوزه و دانشگاه، آرزوی توفیق می‌کنیم انشاءالله با عزم و همتی که در آنها می‌شناسیم بیش از گذشته موفق خواهند بود.

## ( ۲۳ )

### • امکان و چگونگی علم دینی

ذیلاً پاسخ سه تن از دانشوران خارج از کشور، سیدحسین نصر، هیوستون اسمیت و ولفگانگ اسمیت به اقتراح علم دینی ارائه می‌شود.

این موارد از کتاب Can Science Dispense With Religion? Edited by Mehdi Golshani که توسط آقای مهدی گلشنی تهیه شده، گزینش و ترجمه شده است.<sup>(۱)</sup>

سیدحسین نصر<sup>(۲)</sup>

ترجمان: احمد رضا جلیلی

### ۱. تعریف شما از علم و دین چیست؟

در مقام پاسخ به این سؤالها که از من خواسته‌اند تا معنای این اصطلاح علم را به علوم تجربی محدود و منحصر کنم (و مسلم می‌دانم که علوم ریاضی که بدون آن، علوم تجربی، به نحوی که امروزه از آن فهم می‌شود، امکان‌پذیر نیست) تعریف خود را در اینجا به علم<sup>(۳)</sup>

۱ فصلنامه، گزینش موارد یاد شده را مرهون الطاف استاد مصطفی ملکیان است که بدینوسیله از ایشان سپاسگزاری می‌شود.

۱. تاریخ تولد: ۷ آوریل ۱۹۳۳ (تهران).

تحصیلات: کارشناسی در فیزیک (۱۹۵۴)، مؤسسه فن‌آوری ماساچوست؛ کارشناسی ارشد و دکترا در علوم

اسلامی (۱۹۵۸)، دانشگاه هاروارد.

تجارب پس از اخذ درجه دکترا: استادیار دانشگاه تهران (۱۹۵۸)؛ استاد دانشگاه هاروارد، دانشگاه تهران، دانشگاه آمریکایی بیروت، دانشگاه پرینستون، دانشگاه یوتا، دانشگاه تمپل و در حال حاضر استاد در اسلام‌پژوهی در دانشگاه جورج واشنگتن؛ رئیس دانشکده و سپس نایب‌رئیس دانشگاه تهران؛ رئیس دانشگاه صنعتی شریف؛ بنیانگذار و اولین رئیس فرهنگستان فلسفه ایران.

آثار: بیش از ۴۰۰ اثر به زبانهای انگلیسی، فارسی، فرانسه و عربی در فلسفه اسلامی، عرفان، و علم و پیران محیطزیست، از جمله کتابهای زیر، دارد: سه حکیم مسلمان (1978) (Three Moslem Sages)؛ علم و تمدن در اسلام (1981) (Science and Civilization in Islam)؛ درآمدی بر آموزه‌های کیهانشناختی اسلام (Introduction to Islamic Cosmological Doctrines)؛ معرفت و امر قدسی (1981) (Knowledge and the Sacre)؛ اسلام سنتی در جهان نوین (1987) (Traditional Islam in the Modern world)؛ نیاز به علم قدسی (The Need for a Sacred Science) (1993) و دین و نظام طبیعت (Religion and the Order of Nature).

## ( ۴۴ )

- نوین، یعنی علمی که در سده‌های شانزدهم و هفدهم در اروپای غربی بر اساس علم اسلامی و یونانی نشو و نما یافت محدود می‌کنم، اما با برداشتی بسیار متفاوت از ماهیت واقعیت طبیعی (مادی)، معرفت‌شناسی و ربط و نسبت میان عالم هستی و اصل الهی<sup>(۱)</sup> نسبت به آنچه در علوم طبیعی سنتی نظیر علوم طبیعی اسلامی می‌یابیم.

و اما درباره دین، تلقی من از دین وحی از سوی مبدأ الهی<sup>(۲)</sup> است که به بنیانگذاری سنت‌هایی منجر شده که بیش از هزار سال بر حیات بخشهای گوناگونی از افراد بشر حکمفرما بوده است. بنابراین، این تعریف، احساسات دینی عمومی، «ادیان» به تازگی رسمیت یافته یا تعبیر و تفسیرهای متجددانه از دین را که از دنیازدگی<sup>(۳)</sup> روزافزون جهان هستی، حیات و اندیشه به ویژه در غرب جدید نشأت گرفته است، دربرنمی‌گیرد. از این رو، اظهارنظرهای من متوجه دین به مفهوم سنتی آن است.

### ۲. آیا بین تعاریف خود از این دو مفهوم تعارضی می‌بینید؟

نه تنها بین تعاریف خود، بلکه بیش از هر چیز بین دو واقعیتی که متناظر با این دو مفهوم‌اند

۱. Divine Principle

۲. Divine Origin

۳. secularization

## ( ۴۵ )

- به نحوی که در بالا تعریف شد - و آن حق انحصاری نسبت به طبیعت که به علم بخشیده شده است که در نتیجه آن هر معرفتی به طبیعت به معرفت علمی محدود و منحصر می‌شود، تعارضی قاطع می‌بینم، کما اینکه قضیه در جهان نوین از همین قرار است.

### ۳. به نظر شما تعارض بین این دو ممکن است در کجا باشد؟

اگر علم را به معنای نوع خاصی معرفت به جنبه‌ای از واقعیت بپذیریم، در اینصورت، علی‌القاعده، هیچ تعارضی در کار نخواهد بود، اما به مجرد اینکه علم را تنها معرفت موجه و معقول نسبت به جهان بدانیم و از این بدتر این که هر معرفتی را که علمی نیست، نفی کنیم یا به قلمرو شعر و شاعری، احساسات‌نگری<sup>(۱)</sup>، تخیلات، ذهنیت‌گرایی و مانند آنها تنزل دهیم، در این صورت، لزوماً تعارضی در نگرش دینی به واقعیت در ساحت‌های متعدد می‌توان یافت که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

الف) از نظرگاه دینی، مبدأ جهان هستی، اصل الهی، یعنی خدای ادیان ابراهیمی، است که فراتر از حوزه و



ساحت تطور و تغییر و سیوروت است. چنین اعتقادی شامل حال علم نمی‌شود؛ به همین سبب است که برخی دانشمندان خداپرست،<sup>(۲)</sup> برخی یگانه‌پرست،<sup>(۳)</sup> برخی ندانم‌گو،<sup>(۴)</sup> و با این همه برخی ملحداند. این موضوعهای دینی به علم آنان ارتباطی ندارد.

ب) در نظر دین، هر معرفت اصیلی ریشه در عقل الهی<sup>(۵)</sup> دارد و سرانجام باید به اصل الهی رهنمون شود یا لزوماً مرتبط با آن باشد، در حالی که علم جدید در پی تبیین کارکرد کل عالم هستی بدون توسل به اصل الهی است. دین به وحی و تعقل<sup>(۶)</sup> و نیز عقل (استدلال‌گر)<sup>(۷)</sup> دسترسی دارد و علم تنها به عقل و معرفت حسی‌ای که از راه تجربه بدست

---

۱ . sentiment

۲ . theist

۳ . monist

۴ . agnostic

۵ . Divine Intellect

۶ . intellection

۷ . reason

### ( ۲۶ )

- می‌آید. معرفت‌شناسی دین با معرفت علمی تفاوت دارد و تحت هیچ شرایطی به معرفت علمی ارجاع و تحویل نمی‌شود.

ج) بر طبق ادیان ابراهیمی و نیز آیین هندو و آیین زرتشت و ادیان منسوخ (گو اینکه برخی از آنها در باب مسأله پیدایش جهان هستی ساکت‌اند) جهان آغاز و فرجامی دارد که هر دو از سلسله حوادث زمانی فراتراند. هرچند کیهان‌شناسان جدید از پیدایش و نابودی عالم سخن به میان می‌آورند، این امور همواره در قالب تعبیر صرفاً طبیعت‌گرایانه و «مادی‌گرایانه» ملاحظه می‌شوند، نگرشی که با کیهان‌شناسیهای سنتی<sup>(۱)</sup> که در نظر آنها وقوع جهان هستی و هضم و جذب آن هر دو با مراتب عالی‌تر واقعیت در ارتباط هستند، تفاوت می‌کند.

د) مابعدالطبیعه‌های سنتی و نگرشهای دینی مبتنی بر سلسله مراتب هستی‌اند. جهان طبیعی فروترین مرتبه واقعیت است که بر فراز آن مراتب متعددی از عوالم روانی و معنوی قرار دارد، مراتبی که سرانجام به ساحت ذات الهی رهنمون می‌شوند. اندیشه نوین در نتیجه تأثیر علم جدید بر آن باعث گردیده است که این مراتب به قلمرو روان - جسمانی واحدی فرو کاسته شوند و نوعی تحویل‌گرایی<sup>(۲)</sup> به وجود آورد که اگر مشخصه اندیشه خود دانشمندان بزرگ نباشد، در این صورت، مشخصه برداشت عامه مردم از علم است. در این روزگار در فرهنگ غربی فهم هر چیزی با ارجاع و تحویل آن به شالوده مادی‌اش برابر تلقی می‌شود. هنگامی که [وجود] خدا نفی می‌شود یا به کار علمی سترگی بی‌ارتباط دانسته می‌شود، روح به روان، روان به کارکردهای زیست‌شناختی، کارکردهای زیست‌شناختی به کارکردهای شیمیایی و شیمی به فیزیک ارجاع و تحویل می‌شوند. در حالی که در نظر ادیان، خود وجود و همه ارزشها از عالم بالا، یعنی از مبدأ کل هر واقعیت، نشأت می‌گیرد، در جهان‌بینی علمی غالب تلاش می‌شود تا هر چیزی را از عالم پایین اخذ کنند، یعنی از معجون ملکولی سوپ‌وار اولیه از رهگذر آن فرآیند سحرآمیزی که تکامل

---

۱ . traditional cosmologies

۲ . reductionism

## ( ۲۷ )

- انواع نامیده می‌شود که در نتیجه آن بزرگترین پیامبران و اولیاءالله<sup>(۱)</sup> صرفاً نتیجه تغییر و تبدلات تصادفی و تکامل آنها و مولکولها تلقی می‌شوند که بدون طرح و تدبیر<sup>(۲)</sup> بلکه در اثر صدفه محض به مظاهر بلندمرتبه‌ای از کمال انسانی منجر شده‌اند.

ه) از نظر ادیان آنچه به صورت «قوانین طبیعت» نمایان می‌شود، بازتابهایی از حکمت الهی و در شریعت‌های توحیدی ابراهیمی، مشیت الهی<sup>(۳)</sup> نیز هستند. گذشته از این، جهان نه تنها آفریده خداست، بلکه لحظه به لحظه قائم به ذات اوست. قدرت خلاقه الهی وجود جهان هستی را در این زمان و در هر لحظه‌ای از تاریخ جهان هستی امکان‌پذیر می‌سازد و مشیت او و نیز نیروها و موجودات در قلمرو عالی‌تری از وجود نظیر فرشتگان، به تعبیر قرآن، در عالم هستی نافذ و فعال‌اند. این نگرش به کلی با موحییت علی<sup>(۴)</sup> ذاتی (از درون)، یعنی موحییت علی کمی، که بر دیدگاه علمی در مقیاس کلان حاکمیت دارد، در تضاد و تعارض است، فرقی نمی‌کند که از احتمالات ماشینی کوانتوم چه تعبیر و تفسیری داشته باشیم.

و) در همه ادیان، قوانینی که در عالم هستی سیطره دارند به قوانین اخلاقی و دین که لزوماً بر اعمال انسانی حاکم‌اند، مرتبط می‌شوند. کلماتی مانند دائو (tao)، رتا (rta)، سنه‌الله (sunnat-Allah) و نوموس (nomos) یا ناموس در آیین هندوی خاور دور و اسلام و نیز فلسفه سنتی، همه به واقعیت واحدی اشاره دارند. مراد از همه آنها هم «قوانین طبیعت» و هم اصول یا عمل اخلاقی انسانی است. در مقایسه‌ای کلی، «قوانین طبیعت»، آنگونه که علم نوین از آنها تصور می‌کند، به هیچ روی ارتباطی با اخلاق ندارند، هرچند بسیاری از دانشمندان شخصا افرادی بسیار اخلاقی باشند.

ز) در نظر علم نوین، «واقعیات» طبیعی پدیده‌هایی هستند که باید فی‌حدنفسه از نظر ریاضی یا به نحوی توصیفی مورد مطالعه قرار گیرند. واقعیات حاکی از یک نظام

---

saints . ۱

design . ۲

Divine Will . ۳

determinism . ۴

## ( ۲۸ )

- واقعیت برین نیستند. در نظر دین، پدیده‌های طبیعت، نمادها، نشانه‌های خدا (آیات الله، vestigia Dei)، یعنی نمادهایی از نظام واقعیت برین و دری به آن نظام هستند.

## ۴. دلایل گسترش تعارض بین این دو کدامند؟

همه نکاتی که پیشتر گفته آمد، ادله‌ای بر این تعارض‌اند، اما دلیل اساسی بر این تعارض از این حقیقت ناشی می‌شود که با [ظهور] انقلاب علمی، علم جدیدی زاده شد که مدعی است تنها علم طبیعی بر حق است و نه تنها با برداشت دینی و کلامی از طبیعت، بلکه با علوم طبیعی از انواع دیگر نظیر علم کیمیا و جادوگری، که تا عهد رنسانس به حیات خود ادامه داده بودند اما دیری نگذشت که به قلمرو «علوم خفیه»<sup>(۱)</sup> و خرافه فرو کاسته شدند، سر ستیز دارد.

از ناحیه دین در اروپای عهد رنسانس حادثه بسیار مهم فقدان ابعاد حکمی مسیحیت در جریان اصلی تفکر دینی روی داد، با این پیامد و نتیجه که تنها نوعی ظاهر فهمی<sup>(۲)</sup> و گرایش ضد عقلانی برجای ماند که در مقابل تحدی‌های علم نوین بی‌دفاع بودند. هیچ مکتب حکمی و مابعدالطبیعی مورد قبول و موافق با روند کلی دستگاه‌های دینی که بتواند علم نوین را در چارچوب مابعدالطبیعی جهانشمولی بگنجانند، باقی نماند. آن کسانی که به چنین اموری ابراز علاقه می‌کردند، به جز انگشت‌شماری نظیر حامیان آلمانی فلسفه طبیعی «Nature philosophie»، به غیب‌باور<sup>(۳)</sup> شهرت یافتند، اما حتی این عده معدود به نحوی مؤثر با دین نهادی غرب پیوند و ارتباط نداشتند.

## ۵. نقش دین در نشو و نماي علم در غرب چه بوده است؟

قبل از انقلاب علمی، علم غربی در صومعه‌ها و دانشگاه‌ها که غالب آنها مراکز دینی بودند، پرورش یافت. با ظهور انقلاب علمی بسیاری از این دانشگاه‌ها به مراکزی برای

۱ . occult sciences.

۲ . Literalism.

۳ . occultist.

( ۴۹ )

- تبلیغ علم تبدیل یافتند، در حالی که فرهنگستان‌های تازه‌تأسیسی نظیر فرهنگستان لینیسی<sup>(۱)</sup> ایتالیا و انجمن سلطنتی انگلستان که پشتیبانان عمده علم بودند، اعضای بسیاری را از جامعه دینی در اختیار داشتند. همچنین فرقه‌های کاتولیک مذهبی نظیر یسوعیان<sup>(۲)</sup> (ژوزویت‌ها) وجود داشتند که به تبلیغ و ترویج علم نوین می‌پرداختند. با این همه، محرکه رشد علم از دستگاه دینی مسیحیت نشأت نمی‌گرفت، اما پس از محاکمه گالیله، مسیحیت با گسترش علم مخالفتی نورزید، بجز در پاره‌ای موارد که پای امور کلامی خاص یا امور اخلاقی به میان می‌آمد. از قرن هفدهم به این سو دین در غرب در بسیاری از موارد در مقابل مدعیات علمی رو به گسترش عقب نشست و جهان هستی را به علم واگذاشت تا بدون هیچ‌گونه ضدیت دینی درخور توجهی به کندوکاو بپردازد. بلکه در بسیاری از موارد ترغیب و تشویق‌هایی از محافل دینی نیز می‌رسید و برخی از دانشمندان پیش‌کسوت نه تنها دیانت‌پیشه بودند، بلکه به فرق دینی کشیشان و کاهنان نیز متعلق بودند.

## ۶. آیا می‌توانیم علم دینی داشته باشیم؟

البته می‌توان نوعی علم دینی داشت به شرطی که این اصطلاح دربرگیرنده آن مابعدالطبیعه‌ای که شالوده نگرش دینی به واقعیت را تشکیل می‌دهد، باشد. جهان‌شناسی‌های سنتی، اعم از اسلامی، هندی یا چینی، علم بودند و در عین حال علوم دینی نیز بودند به همان معنایی که - چنانکه در بالا تعریف شد - علوم بابلی و مصری علوم دینی بودند. حتی علم در یونان باستان، پیش از آنکه دین، علم و فلسفه در دوره کلاسیک اندیشه یونان از یکدیگر جدا شوند، علم دینی بود. اما مایه‌هایی از علم دینی در روزگار باستان وجود دارد - همان‌گونه که در مکتب فیثاغورث<sup>(۳)</sup> یافت می‌شود - که از تفکیک بین جنبه کیفی اعداد و ارقام و جنبه صرفاً کمی آنها امتناع می‌ورزید. حتی فلسفه طبیعی ارسطو واجد بعد دینی بود. سهولت راهیابی این فلسفه به جهان‌بینی اسلامی و سپس به

۱ . Lincei.

۲ . the Jesuit.

۳ . Pythagoreanism.

( ۵۰ )

- هان‌بینی‌های یهودیت و مسیحیت از همین‌جاست.

و اما در مورد علم نوین، تا بدان حد که علم نوین با جنبه‌ای از واقعیت سر و کار دارد، اهمیت و ارزشی فراتر از قلمرو طبیعی دارد و واجد بعدی دینی است. اما، علم نوین، برای خود حدود و ثغوری وضع کرده است که آن را از کیند و کاو و در اهمیت و ارزش دینی یافته‌هایش باز می‌دارد و در حقیقت هیچ حقی برای انجام دادن این کار ندارد. اما، عالمان مابعدالطبیعه و الهیدانان (که ممکن است دانشمند علوم طبیعی) نیز باشند) می‌توانند توجه را به اهمیت و ارزش دینی آنچه علم نوین - و البته، نه علوم ناظر به مفروضات فلسفی مادیرایانه که ابتدا به عنوان فرضیه پذیرفته می‌شوند و سرانجام واقعیات تلقی می‌شوند - محقق ساخته است، جلب کنند.

## ۷. آیا علم می‌تواند بی‌نیاز از دین باشد؟

علم نوین، و نه ضرورتاً یکایک دانشمندان، تا به حال بی‌نیاز از دین بوده است، و حقایق دین به کارکرد آن ربطی ندارند. در حقیقت، به همین سبب است که آثار و پیامدهای شیوع جهان‌بینی علمی از جمله علم‌باوری (علم‌زدگی) نوین، اگر در شکل عالی‌تری از معرفت تلفیق نشوند، سر و کارشان به از بین بردن ارزشهای معنوی و اخلاقی بشری و سرانجام به نابودی وجود فیزیکی خود جامعه خواهد کشید. هیچ راه و روشی برای اخذ یک اخلاق کارآمد از علم برای اکثریت مردم وجود ندارد، در حالی که علم‌باوری، خود همین ساختارهای واقعیات، هم واقعیات الهی و هم واقعیات انسانی، را که اخلاق دینی همواره بر پایه آنها استوار بوده است، به صورت ساختارهای غیرواقعی درمی‌آورد. بسیاری از دانشمندان خوش دارند که علوم خود را در بستری اخلاقی پیگیری کنند در عین اینکه نسبت به آثار نگرش به واقعیت، از جمله واقعیات انسانی، که به نابودی همین شالوده اخلاق دینی مدد می‌رساند، بی‌اعتنا باشند، شالوده‌ای که تا به حال هر جامعه انسانی بر پایه آن استوار بوده است، اما بعید است که چنین دانشمندانی بتوانند این کار را در آینده‌ای نزدیک به انجام برسانند.

### ( ۵۱ )

- ۸. آیا می‌توان قلمرو فعالیت علم و دین را به‌طور کامل از هم تفکیک کرد؟

مدتی در غرب بسیاری در پی آن بوده‌اند که این قلمروها را به منزله راهی برای ایجاد وفاق و آشتی میان علم و دین از هم تفکیک کنند. اما در واقع چنین تفکیکی امکان‌پذیر نیست، چرا که علم دعوی حق انحصاری علم به قلمرو طبیعی از جمله جسم انسان و هم اینک بیش از پیش علم به روان انسان را برای خود قائل است، در حالی که دین کامل نیز باید از حق خود در شناخت جهان طبیعت به نحوی بنیادین حفظ و حراست کند. بنابراین، فعالیت‌های علم و دین و مدعیات آنها به‌طور قطع با هم تصادم و تراحم می‌کنند و نمی‌توانند به‌طور کامل از هم جدا شوند الا اینکه شأن و رتبه دین بیش از پیش به یک امر ذهنی و شخصی که سر و کار چندان با جهان عینی ندارد، فروکاسته شود. این امر، در حقیقت، دقیقاً همان چیزی است که در سده‌های اخیر در غرب روی داده است و معرفت دینی در اکثر موارد در روند کلی فرهنگ شأن و رتبه عینی خود را از دست داده است. اما این رویداد در دوران ما به جریانات غیرشایع دین‌طلبی برای بازیابی اهمیت و ارزش طبیعت، از جمله جسم انسان، انجامیده است.

وضع مطلوب (آرمانی) این خواهد بود که معرفت مابعدالطبیعی اصیلی، از جمله معرفت به اصل الهی و همه مراتب تجلی آن به منزله چارچوبی هم برای علم و هم برای دین، به معنای متعارف این اصطلاح، در اختیار داشته باشیم، به‌گونه‌ای که هر دو در اصول مشترکی سهیم باشند. چنین وضعی در اسلام سنتی و سنت‌های دیگر وجود داشته است. بدون این اصول، هیچ راهی برای ایجاد هماهنگی و وفاق بین یک جهان‌شناسی بی‌اعتنا نسبت به مبدأ الهی جهان هستی، حضور خداوند در عالم مخلوقات، مراتب عالی‌تر وجود، تقدس حیات و واقعیات فرجام (آخرت) شناختی<sup>(۱)</sup> و دین که دقیقاً بر پایه این واقعیات استوار است، وجود ندارد. در چنین اوضاع و احوالی تفکیک ساحتها صرفاً به معنای هرچه بیشتر جداسازی دین و بیرون راندن آن از قلمرو طبیعت و جهانی است که

1 . eschatological

### ( ۵۲ )

- انسان را در زندگی روزمره‌اش در چنبره خود دارد. نتیجه این کار برای بیشتر مردم تبدیل واقعیاتی که دین با آنها سر و کار دارد، به خیال‌پروری، خیال‌پردازی و واقعیت‌گریزی<sup>(۱)</sup> است که به‌گونه‌ای بسیار روشن در جهان نوین مشاهده می‌کنیم.

اگر امیدی به صلح و سازگاری میان علم و دین وجود داشته باشد، همانا در استقرار علم در جایگاهی است که بدان متعلق است، به منزله علم طبیعی‌ای که می‌تواند نسبت به بعد خاصی از واقعیت طبیعی شناخت پیدا کند و واجد این صلاحیت هست که به انسان امکان دهد تا بر آن تسلط یابد، اما نه تنها به منزله حتی یگانه علم به قلمرو طبیعی، چه برسد به علم به مراتب عالی‌تر واقعیت که علی‌القاعده خارج از دسترس آن است.

هیچ امکانی برای سازگاری بین علم و دین وجود ندارد مگر آنکه تحویل‌گرایی علمی به کلی از گردونه خارج شود. قدرت پیوسته رو به کاهش دین و محدودیت‌هایی که بر حوزه معرفت و فعالیت عارض شده است، به جای آنکه هماهنگی و وفاق ایجاد کند، سرانجام به نابودی جامعه انسانی خواهد انجامید. این عملی است که طرفداران و اصحاب علم تمامیت‌خواه<sup>(۲)</sup> که دعوی تمامیت‌خواهی‌اش، به رغم موفقیت‌های بسیارش، ویرانگر آن چیزی است

که حیات انسان را امکان‌پذیر می‌سازد، تا حدود زیادی باعث و بانی آن هستند، همان‌گونه که مردان و زنان متدینی که از درک تعارضات علم نوین با نگرش دینی به حیات عاجزند و از این‌رو نمی‌توانند پاسخ مناسبی برای آنها فراهم سازند، باعث و بانی آن هستند.

---

۱ . irreality

۲ . totalitarian.

## ( ۵۳ )

- هیوستون اسمیت<sup>(۱)</sup>

### ۱. تعریف شما از علم و دین چیست؟

علم به مطالعه جهان تجربی می‌پردازد و دین بر آن است که به ما شاکله کلی [هستی] را که در آن خدا شاخص است، بفهماند و بین ما و این شاکله پیوند برقرار کند.

### ۲. آیا تعارضی بین تعاریف خودتان از این دو مفهوم می‌بینید؟

اگر هر کدام پای‌بند وظیفه خاص خود باشند، خیر.

### ۳. به عقیده شما در کجا ممکن است تعارضی بین این دو پیش آید؟

هنگامی که هر کدام از چارچوب اختیارات خود پافراتر گذارد. دین هنگامی از محدوده خود پافراتر می‌گذارد که کارش با تلاشهای علم برای فهم جهان تجربی، یعنی جهان طبیعت مادی، تداخل کند. علم نیز زمانی مرز شکنی می‌کند که مدعی باشد می‌تواند بدون یاری دین به مسائل غایی دسترسی یابد و پاسخهای بی‌چون و چرایی<sup>(۲)</sup>

---

۱. هیوستون اسمیت (Huston Smith) تاریخ تولد: ۳۱ ماه مه ۱۹۱۹

تحصیلات: درجه کارشناسی در علوم انسانی (۱۹۴۰)، دانشکده مرکزی متدیست، (Central Methodist College) فایت، میسوری؛ درجه دکترا در فلسفه دین (۱۹۴۵)، دانشگاه شیکاگو.

تجارب حرفه‌ای پس از اخذ درجه دکترا: از دانشیار تا استادیار فلسفه (۱۹۴۷-۱۹۵۸)، دانشگاه واشنگتن؛ استاد فلسفه (۱۹۵۸-۱۹۷۲)، مؤسسه فن‌آوری ماساچوست؛ (Massachusetts Institute of Technology) استاد دین و استاد پیمانی ممتاز فلسفه (۱۹۷۳-۱۹۸۲)، دانشگاه سیراکوس.

آثار: ۶۷ مقاله و ۹ کتاب، از جمله: حقیقت از یادرفته؛ (Forgotten Truth) فراسوی نگرش پساتجدد، (Beyond the Post-Modern Mind) ملتی واحد تحت حاکمیت خدا، (One Nation Under God) پیروزی کلیسای آمریکاییان بومی (The Triumph of Native American Church).

## ( ۵۴ )

- ارائه دهد، سؤالاتی نظیر اینکه ما که هستیم، چگونه به این جهان پا گذاشته‌ایم، معنا و مفهوم حیات چیست و آیا زندگی پس از مرگ وجود دارد؟

### ۴. دلایل گسترش تعارض بین این دو چه بوده‌اند؟

چون که در طول تاریخ هر دو از حدود و ثغور خاص خود تجاوز کرده‌اند. در غرب متکلمان در این قضیه مقصر بودند هنگامی که (در سده‌های شانزده و هفده) در فعالیتهای علمی دخالت کردند. اکنون اوضاع و احوال برعکس

سابق است. امروزه بیشتر مرزشکنی‌ها از علم نشأت می‌گیرد.

## ۵. نقش دین در توسعه و تکامل علم در غرب چه بوده است؟

این یک موضوع بغرنجی است که در حوصله پاسخی کوتاه نیست.

## ۶. آیا می‌توانیم یک علم دینی داشته باشیم؟

خیر. اما می‌توان علمی داشت که با دین سازگار باشد.

## ۷. آیا علم بی‌نیاز از دین است؟

بله، اما آدمیان خیر.

( ۵۵ )

## • ۸. آیا می‌توان حوزه‌های فعالیت علم و دین را از هم جدا کرد؟

قلمروهای برحق آنها را می‌توان از هم بازشناخت. اما این دو باید مکمل یکدیگر باشند و - در مقام ارائه نگرش جامعی به کل واقعیت، تا آنجا که چنین نگرشی از نظر انسانی دست‌یافتنی باشد - مانند قطعات یک چهل‌تکه (پازل) باید با هم جفت و جور شوند.

( ۵۶ )

## • ولفگانگ اسمیت<sup>(۱)</sup>

### ۱. تعریف شما از علم و دین چیست؟

ممکن است بپذیریم که هدف علم طبیعی درک کارکردهای طبیعت از رهگذر کشف قوانین طبیعی است. اما هر علم خاصی از روی روش‌شناسی خاص خودش تعریف می‌شود و از این‌رو نه‌تنها با طبیعت یا واقعیت، از این حیث که واقعیت است، بلکه با لایه یا مرتبه خاصی از واقعیت سر و کار دارد که با آنچه از آن می‌توان به‌طور کلی به ابزار مشاهده تعبیر کرد، مشخص می‌شود.<sup>(۲)</sup>

۱. ولفگانگ اسمیت (Wolfgang Smith) تاریخ تولد: ۱۹۳۰ (وین، اتریش)

تحصیلات: کارشناسی در فیزیک، ریاضیات و فلسفه از دانشگاه کورنل (Cornel)، 1948؛ کارشناسی ارشد در فیزیک از دانشگاه پردو (Purdue)؛ دکترا در ریاضیات از دانشگاه کولومبیا.

تجارب حرفه‌ای پس از اخذ دکترا: عضو هیأت علمی مؤسسه فن‌آوری ماساچوست (M.I.T) و دانشگاه دولتی اورگن؛ استاد ریاضیات در دانشگاه دولتی اورگن از سال ۱۹۶۸ تا زمان بازنشستگی‌اش به سال ۱۹۹۲.

آثار: عالم هستی و ذات برین، (1984) (Cosmos and Transcendence)؛ مکتب تیار و دین جدید، (Teilhardism and the New Religion) 1988؛ معمای کوانتوم، (1993) (The Quantum Enigma).

( ۵۷ )

• از سوی دیگر، دین با خیر فرجامین<sup>(۱)</sup> انسان سر و کار دارد، و در نتیجه، بیش از هر چیز به ارتباط انسان و خدا مربوط است. از این گذشته، دین امری ساخته و پرداخته دست بشر نیست، یعنی نهادی که به دلیلی سیر تکاملی داشته است، به‌گونه‌ای که امروزه از آن تصور می‌کنیم، بلکه مبتنی بر وحی الهی است. خداوند خود را بر

انسان مکشوف ساخت و جوهر این وحی یا مکاشفه از طریق کتب آسمانی و احادیث شفاهی سینه به سینه به دست ما رسیده است. از این گذشته، این میراث مقدس از دو جنبه تشکیل شده است و آن دو عبارتند از حقیقت و طریق؛ و این دو مکمل یکدیگرند به این معنا که یکی متضمن یا مستلزم آن دیگری است. بنابراین، به تعبیر دقیق‌تر، حقیقت دین را تنها کسانی می‌توانند بسنجند که در راه تقدس بخشیدن به آن پیشرفت کرده باشند. هیچ دینی را نمی‌توان هرگز «از بیرون» آنچنانکه باید و شاید، درک کرد.

## ۲. آیا بین تعاریف خود از این دو مفهوم تعارضی می‌بینید؟

از آنجایی که هیچ‌گونه ضدیتی بین علم و دین به معنای تباین و مغایرت یا ناسازگاری ذاتی در میان نیست، تعارض به سبب پاهای از محدودیت‌های ذهنی و آرا و نظریات دروغین گوناگون پیش می‌آید. دانشمندان، به سهم خود، در اثر عجز از ادراک این‌که روش‌های پژوهش آنان نه تنها به واقعیت، فی حد نفسه، بلکه به مراتب یا وجوهی خاص - که قبلاً ذکر آن رفت - دست می‌یابند، عموماً دچار لغزش می‌شوند، و از این‌رو غالباً از جهان‌بینی تحویل‌گرا جانبداری می‌کنند. در حقیقت، یک دانشمند بر این اعتقاد است که آنچه را نتوان با ابزار و وسایل علمی درک کرد، به حکم همین واقعیت، لابد فاقد شأن و مرتبه عینی است و در نتیجه به حوزه امور ذهنی تعلق دارد. دیگری به دلایلی محکم و موجه می‌پذیرد که چنین «خیال‌پردازیهایی»<sup>(۲)</sup> برای زندگی انسان حقیقتاً مفید یا حتی نیاز است؛ و با این همه، نفی هستی‌شناختی آن به قوت خود باقی می‌ماند. نگرش علمی غالب به پدیده

---

۱ . Ultimate good

۲ . fantasy

## ( ۵۸ )

- این اساساً از این دست است؛ همانگونه که انشتین زمانی مطرح کرد: «علم با آنچه هست و دین با آنچه باید باشد، سر و کار دارد». اما روشن است که این موضوع به نفی صریح حقیقت دینی به نحوی که «از درون» برداشت می‌شود، می‌انجامد. و پاسخ الهیدان در غرب غالباً ناموفق از کار درآمده است. بسیاری در اثر تسلیم ناشی از حیرت به جد در پی تعبیر و تفسیر مجدد دین در راستای خطوط فکری کمابیش ذهنی گرایانه بوده‌اند که در نتیجه دین را عملاً به نوعی روان‌درمانی یا کنش باوری اجتماعی ارجاع و تحویل می‌کنند که هر دو یکی است. از این‌رو، دین در غرب بیش از پیش به دو اردوگاه سنتی و متجدد تقسیم‌بندی شده است. اما لازم است که به روشنی درک کنیم که دین دنیا زده در واقع به هیچ روی دین نیست، بلکه تنها می‌تواند یک امر مجعول دنیوی<sup>(۱)</sup> و کم و بیش بی‌اهمیت باشد. اضافه کنم که امور انگشت شماری در جهان کسالت‌آور و ملال‌انگیزتر از یک دین روز آمد شده‌اند.

## ۳. به نظر شما تعارض بین این دو ممکن است در کجا باشد؟

همانگونه که پیشتر اشاره کردم، به اعتقاد من علت اصلی تعارض بین دین و علم در اعتقاد علم باورانه به تحویل‌گرایی است. به تعبیری دقیق‌تر، این تعارض اصولاً در این اعتقاد نهفته است که همه موجودات عینی، در واقع، «چیزی نیستند به جز» حاصل جمع مولکولها یا ذرات زیر اتمی.<sup>(۲)</sup> این اعتقاد، در یک کلمه، همان فرض هستی‌شناختی است که در مدارس و دانشگاه‌های ما به منزله یک واقعیت علمی تبلیغ و ترویج می‌شود. اما همانگونه که در کتاب جدیدم معمای کوانتم استدلال آورده‌ام، این اعتقاد در حقیقت از یک اصل موضوع فلسفی که رنه دکارت وارد کرد، نشأت می‌گیرد، که علی‌الاصول چه با روش فلسفی چه با روش علمی، اثبات‌ناپذیر است. گذشته از این، معلوم می‌شود که تناقض‌نامه‌های<sup>(۳)</sup> ظاهری نظریه کوانتوم را که فیزیکدانان را بر آن داشته است تا

---

۱ . Profane

۲ . subatomic particles

۳ . paradox

## ( ۵۹ )

- جهان‌بینی‌های گوناگون جدید و عجیب و غریبی - نظیر فرضیه واقعا عجیب و غریب «جهانهای کثیر»<sup>(۱)</sup> - در حقیقت می‌توان تا قضیه تحویل‌گرایانه‌ای که فیزیکدانان از روی عادت (و بی‌جهت!) مسلم می‌گیرند، ردیابی کرد. توجه به این نکته حائز اهمیت است که این مغالطه علمی ابتدایی موجب بروز اعتقادات علمی دیگری می‌شود که کمتر از دیگر اعتقادات، غیر منطقی و مخالف با دین نیست، و آنها را تحکیم می‌بخشد. مهمترین شاهد مدعا، بی‌گمان، اصل (اعتقادی) داروینیسیم است که پار دیگر از قرار معلوم برپایه واقعیات علمی استوار شده است. اما همان‌گونه که بسیاری تا به حال پی برده‌اند، قضیه واقعا از این قرار نیست. برعکس، همان‌گونه که در جای دیگری خاطر نشان کرده‌ام، ما نیازمند فرضیات استعجالی گوناگونی که هر یک به اندازه خود نظریه داروینستی نامحتمل است، هستیم تا این نظریه را در مواجهه با واقعیات صریحا مخالف تقویت کنیم. من معتقدم که دانشمندان، تکامل انواع داروینی را می‌پذیرند، نه به اعتبار شواهد و مدارک علمی، بلکه به این علت که فرض تحویلگرا جای هیچ‌گونه حق انتخابی را در این موضوع باقی نمی‌گذارد. با این همه، در عالمی که در نهایت مشتمل بر ذرات زیر اتمی است و نه چیز دیگری، هیچ روش دیگری در علم زیست پیدایش<sup>(۲)</sup> و نوع زاد<sup>(۳)</sup> را نمی‌توان به وضوح تصور کرد.

وقتی قضیه به مبادی اولیه مربوط می‌شود، اعم از اینکه این مبادی، مبادی اولیه حیات، انواع یا عالم به‌طور کلی باشند، روشهای علم سرانجام نامناسب از کار درمی‌آیند. به عقیده من، این امر همان چیزی است که کشف تفرّد نخستین<sup>(۴)</sup> یا به اصطلاح مهبانگ<sup>(۵)</sup> وزه پیدایش کیهان به اثبات می‌رساند: همیشه حد و مرزی در بررسی مبادی اولیه وجود دارد که روشهای علم را فراتر از آن نمی‌توان به کار برد. تعارض بین علم و دین، به اعتقاد من، هنگامی برطرف خواهد شد که دانشمندان بیاموزند که این محدوده‌های طبیعی

۱ . "many worlds" hypothesis

۲ . biogenesis

۳ . speciation

۴ . initial singularity

۵ . big bang

## ( ۶۰ )

- و گریزناپذیر را به رسمیت بشناسند.

#### ۴. دلایل گسترش تعارض بین این دو کدامند؟

از آنچه قبلاً گفته آمد به دست می‌آید که تعارض بین علم و دین اساسا از عجز و ناتوانی دانشمندان در تمایزگذاری روشن بین واقعیات علمی و اعتقادات علم باورانه سرچشمه می‌گیرد. همین فقدان وضوح فلسفی، همین خلط و التباس عقلانی است که این حقیقت یک را توجیه و تعلیل می‌کند که دانشمندان تردیدآمیزترین آرای فلسفی را به منزله حقایق علمی مقبول و ترویج کرده‌اند و به نام علم، جهان‌بینی سطحی را به خورد عوام‌الناس متحیر و خوش‌باور داده‌اند، جهان‌بینی‌ای که سرسوزنی تأیید علمی به نفع آن وجود ندارد. دانشمندان، در حکم یک طبقه، با جلب اعتماد و تحسین جامعه به اتکای عجایب فن‌آورانه‌ای که در اختیار دارند، با سوق دادن عامه مردم بر ضد حقایق دین، از قدرت و اقتدار خودشان بهره‌برداری سوء کرده‌اند. البته نمی‌خواهم القا کنم که آنان آگاهانه دیگران را فریب داده‌اند، بلکه بیشتر معتقدم که آنان خود نیز در موضوعات مربوط به فلسفه، مابعدالطبیعه و دین به گمراهی افتاده‌اند. در ضمن، این «راهنمایان نابینا» بر تعلیم و تربیت و اعتقاد عامه تأثیرات بی حد و حصری می‌گذارند که آثار و پیامدهای فاجعه‌آمیزی را برای سعادت انسان، هم در این سرا و هم در سرای آخرت به همراه دارد.

#### ۵. نقش دین در نشو و نماي علم در غرب چه بوده است؟

من آن قدر از تاریخ سررشته ندارم که به تفصیل یا با اطمینان کامل به این سؤال پاسخ دهم، اما غالبا ادعا



می‌شود که علم غرب در الهیات ریشه دارد. از این گذشته، درک این مطلب که این دو مفهوم همزاد قانون طبیعی و فهم‌پذیری عالم هستی - تا کوچکترین اجزاء آن - ممکن است به قدر کفایت از نظریه پردازیهای دینی الهام یافته باشند دشوار نیست. با این همه، جهانی که از طریق کلمه، کلمه‌الله، بوجود آمده، کمتر آشفته، اتفاقی یا غیرقابل فهم می‌تواند بود. نیز می‌دانیم که بنیان علم غربی ملامال از اعتقادات دینی بودند

## ( ۶۱ )

- و برای نمونه نیوتن کسی بود که بخش عظیمی از اواخر عمر خود را به مطالعات دینی اختصاص داده بود. افزون بر این، علی‌رغم الحاد شایعی که در حال حاضر در غرب یافت می‌شود، شایان توجه است که برخی از سرشناس‌ترین دانشمندان قرن ما به طرز جدی به خدا اعتقاد می‌ورزیدند و از این اعتقاد الهام علمی می‌گرفتند که برای نمونه آلبرت انشتین، ماکس پلانک<sup>(۱)</sup>، نیلز بور<sup>(۲)</sup> و اروین شرادینگر<sup>(۳)</sup> از آن جمله بودند.

## ۶. آیا می‌توانیم علم دینی داشته باشیم؟

از آنجایی که هیچ‌گونه تعارض ذاتی بین علم و دین در کار نیست، به‌طور مسلم امکان‌پذیر است که هم معتقد متدین و هم یک دانشمند، یا، به تعبیری مؤکدتر، فردی کاملاً متدین و کاملاً دانشمند باشیم. از این گذشته، با در نظر گرفتن این واقعیت که طبیعت حکم الهی را باز می‌تابد و هر قانون طبیعی در نهایت بر پایه اصل الهی استوار است، روشن است که انسان اهل دین و دیانت به‌طور شایسته می‌تواند از شیوه عمل و یافته‌های علم الهام گیرد. چنین فردی در اثر اشراق و روشنگری آموزه مقدس، در حقیقت، به درک مراتب ژرفتری از آنچه علم بدان دست یافته، نایل می‌شود تا از آنچه که از دیدگاهی دنیوی یا دین‌گریز امکان‌پذیر می‌شود. من کاملاً اعتقاد دارم که علم، اگر به شأن و رتبه خودش محدود و منحصر شود، در واقع نمی‌تواند به معنا و مفهوم عالی‌تر یا اهمیت و ارزش کشفیات خودش پی ببرد.

## ۷. آیا علم بی‌نیاز از دین است؟

همان‌گونه که عالم هستی به خودی خود نمی‌تواند در مفارقت از خدا پایدار بماند، علم نیز نمی‌تواند دیری در مفارقت از خدا دوام آورد و رونق داشته باشد. اگر به راستی ریشه علم در الهیات باشد، چنانکه گفته آمد، جای شگفتی چندانی نیست که علم، اگر بر آن

۱ . Max Planck

۲ . Niels Bohr

۳ . Erwin Schrand#246;dinger

## ( ۶۲ )

- است که پژمرده نگردد و سرانجام از میان نرود یا به همین معنا به یک امر صرفاً فن‌آورانه تنزل پیدا نکند، لحظه به لحظه نیازمند است که از آن حوزه (الهیات) توشه برگیرد. می‌توان افزود که عده‌ای از دانشمندان و در رأس آنان آلبرت انشتین، در حقیقت، ابراز نگرانی کرده‌اند که علم چه‌بسا هم اکنون در همان مسیر حرکت می‌کند؛ ابراز نگرانی از اینکه جستجوی حقیقت پیشین ممکن است در برابر قدرت‌طلبی تمام عیار سرسپارد. اما یک مطلب روشن است: هرگاه این تنزل صورت بگیرد، دیگر پای یک انشتین یا یک هایزنبرگ<sup>(۱)</sup>، یا، در واقع، یک دانشمند خلاق و مبتکر ممتاز در میان نخواهد بود. تنها با فن‌آموزه‌های برمی‌خوریم که به طرز یکنواخت در کار خود مشغول است.

## ۸. آیا می‌توان قلمرو فعالیت علم و دین را به طور کامل از هم تفکیک کرد؟

همان‌گونه که پیشتر بیان کردیم، حوزه علم و دین را بدون وارد کردن آسیب جدی به هر دو نمی‌توان کاملاً از هم جدا کرد. در حقیقت، همین جداسازی بود که به دنبال فروپاشی مسیحیت در قرون وسطی روی داد، و همان‌گونه که می‌دانیم، به تنشها و کشمکشهایی منجر گردید که در حال حاضر نه‌تنها غرب، بلکه نوع بشر را به‌طور کلی مبتلا کرده و در معرض خطر قرار داده است. اما شیوع ایدئولوژیهای علم باورانه و سوء استفاده از صنعت‌گرایی آخرین حرف را در این سیر تکاملی نمی‌زند. چیز دیگری به مراتب ظریف‌تر در حال تکوین است که برآستی

مستلزم منابع کامل مابعدالطبیعه سنتی برای تبیین آن است. رنه گنون<sup>(۲)</sup>، مابعدالطبیعه‌شناس فرانسوی بود که بیش از نیم سده پیش پیش‌بینی کرد که «سنت ستیزی»<sup>(۳)</sup> نوین که از زمان به اصطلاح نهضت روشنگری<sup>(۴)</sup> متداول شده است، به آنچه که او از آن به ضد سنت<sup>(۵)</sup> تعبیر می‌کرد، تن خواهد داد، یعنی احیاء ظاهری اعتقادات دینی و سنت‌های مقدس که در واقع کاملاً متضاد است. باید

---

۱ . Heisenberg

۲ . Rene Guenon.

۳ . anti-tradition

۴ . Enlightenment

۵ . countertradition

### ( ۶۳ )

- توجه داشت که کمتر از دو دهه پس از پیش‌بینی رنه گنون، جامعه غربی در اثر انفجار فرهنگی دهه شصت، که در انگلستان و ایالات متحده آغاز شد و از آن زمان به بخش اعظمی از کره زمین سرایت یافت، شگفت زده شد. ما در این جا تلاش نخواهیم کرد تا حدود و ثغور این جنبش چند وجهی را با پادفرهنگ‌های گوناگون‌اش، اعتیادپرستی‌اش<sup>(۱)</sup> و موسیقی راک‌اش<sup>(۲)</sup>، انحرافات جنسی‌اش<sup>(۳)</sup>، فمینیسم (زن آزادخواهی) خشونت طلبی، «یوگا‌های» به توحش گراییده‌اش، معنویت‌های دروغین‌اش و به اصطلاح ایدئولوژی‌های عصر جدیدش را مشخص کنیم؛ همین بس که بگوییم همین امر - و نه ماد دیگری خام ایام گذشته - جامعه را تهدید می‌کند. و نظر به اینکه تجلیات متعدد آنچه از آن می‌توان از روی مسامحه به جنبش عصر جدید تعبیر کرد، به روشنی ویرانگراند، تنها در پرتو مجموعه آرا و نظیرهای سنتی است که مضمون و محتوای سنت ستیز جنبه‌های ناب‌تر و «معتبر»تر آن را می‌توان تشخیص داد. اضافه کنم که سنت‌های دینی گوناگون شرق و غرب پدیده‌ای از این دست را (غالباً در قالب تعبیر یکسانی) پیش‌بینی کرده‌اند و «آخرالزمان»<sup>(۴)</sup> را دوران توأم با فتنه‌های سهمگین تصویر کرده‌اند، دورانی که پیامبران دروغین به فور ظاهر خواهند شد و جمعیت‌های وسیعی از افراد بشر فریب خواهند خورد. ما دقیقاً نمی‌دانیم که این سناریوی فرجام‌شناختی چه موقع تحقق خواهد یافت، یا اینکه چه بسا قبلاً آغاز گشته است. اما بیاوید این ضرب‌المثل را بیاد آوریم که در بسیاری از سنت‌ها یافت می‌شود: از «vincit omnia veritas» در سنت خردمان گرفته تا «satyam eva jayate» در سنت هندو: «سرانجام تنها حق پیروز خواهد شد». در قرآن می‌خوانیم: «...جاء الْحَقُّ وَ دَهَقَ الْبَاطِلُ»<sup>(۵)</sup>.

---

۱ . drug cult

۲ . rock music

۳ . sexual aberrations

۴ . the latter days

۵ . سوره اسراء: ۸۱.

### ( ۶۴ )